

## نگاهی گذرا و نقدی کم‌توان: بازآفرینی شهری با نیم‌نگاهی بر پروژه‌محله‌یاری در ایران (میا)

پرویز پیران\*

### چکیده

در نوشته‌ی پیش رو به معرفی مفهوم بازآفرینی شهری که در ایالات متحده بدان باززنده‌سازی شهری گویند، و همچنین نقش و نشان آن در پروژه‌های می‌پردازیم که شرکت بازآفرینی شهری ایران برای بازآفرینی محله‌ای مشارکت شهروندان ساکن محله‌ها در کنار سایر دخیلان تسهیل‌گر، که همه‌ آنان را دخیلان<sup>۱</sup> می‌گویند، با عنوان «محله‌یاری در ایران (میا)» طراحی کرده است. بازآفرینی شهری<sup>۲</sup> مفهومی است که پس از فراز و فرودهای بسیار در حیطه‌ی برنامه‌ریزی شهری و تجربه‌ی برنامه‌های گوناگون با عناوین مختلف یا، به زعم نگارنده، پس از استفاده از مفاهیم پیشاهنگ دیگری همچون بازسازی شهری<sup>۳</sup>، توسعه‌ی کامیونیتی<sup>۴</sup>، باز توسعه یا توسعه‌ی مجدد شهری<sup>۵</sup> و نظایر آن‌ها انتخاب شده و به کار رفته است. با درک کاستی‌های هر مفهوم، فراگیر نشدن و محدودیت‌های مفاهیم، و تحولات شهری در واکنش به دگرگونی‌های سرمایه‌داری، فرایند جایگزین شدن مفاهیم پیشاهنگ، یکی بر جای دیگری، مطرح شده و هریک برای مدتی به کار گرفته شده‌اند تا در نهایت به پیشنهاد و به‌کارگیری

مفهوم بازآفرینی شهری منجر شده است. نکات اساسی در توجیه و به‌کارگیری این مفهوم تأکید آن بر ابعاد فیزیکی یا کالبدی و مهم‌تر از آن‌ها موضوع فضا، ابعاد اقتصادی، جنبه‌ها و مسائل و مشکلات اجتماعی و تأکید بر زیست‌بوم یا ابعاد محیط زیستی و همچنین مدیریت مشارکت‌منا و مشارکت‌محور گروه‌های هدف برنامه‌ریزی با یاری تسهیل‌گران نامداخله‌گر است.

در کنار مباحث مورد اشاره، به تجزیه و تحلیل گذرای بحثی بسیار مهم و تعیین‌کننده پرداخته‌ایم که نگارنده بیش از سی سال در هر فرصتی بر آن پای فشرده و خواستار توجه دقیق و ژرف بدان است، یعنی دیالکتیک عام و خاص. تأکید وافر مقاله بر این نکته اساسی است که گرچه بازآفرینی و تجارب مربوط به این مفهوم حال پیرونق و فراگیر به طور عام، مانند هر موضوع و حیطه‌ی دیگر علمی، به بشریت تعلق دارد و همگان موظف به استفاده از آن هستند، باید توجه داشت که بهره‌گیری از هر مفهوم و موضوعی نباید به رونویسی و تقلید از یافته‌ها یا دارایی موجود آن مفهوم و حیطه (عام) یا به زبان ساده تقلید بی‌کم و کاست منتهی شود، بلکه آن مفهوم

\* دکتری جامعه‌شناسی، عضو هیئت مدیره علمی آکادمی توسعه در سوئیس

parvizpiran29@yahoo.com  
1- stakeholders  
2- urban regeneration  
3- urban renewal  
4- community development  
5- urban redevelopment



جایگاهی رفیع داشته است. ایرانیان را استادان بازی با آب خوانده‌اند. جالب آن‌که در بررسی زیباسازی شهری از «آریایی‌ها» و استقرار آنان در سرزمین‌های گوناگون از جمله سیلان بارها یاد شده است. خانم دکتر دی‌نشا راسان‌جالی سه‌نارائنا<sup>۱</sup> از گروه جغرافیای دانشگاه کلانیا<sup>۲</sup> در سریلانکا، در مقاله‌ای ارزشمند با عنوان «فعالیت‌های اوقات فراغتی و توسعه آن در شهرهای باستانی سریلانکا»<sup>۳</sup> (۲۰۱۲)، ضمن تأکید بر شروع شهرسازی و زیباسازی شهری در دوران ورود آریایی‌ها و اقامت آنان در سیلان، آورده است: «آب، گل و گیاه به تدریج برای استفاده در ساحت‌های شهری<sup>۴</sup> دگرگون و با شرایط شهری منطبق شدند. سپس ورزش‌های آبی و ورزش‌های مناسب بوستان‌های شهری از راه رسیدند و در شهرها دوستداران خود را یافتند ... در سیلان باستان، آن هم با تأکیدی مشهود بر زیباسازی شهری، شهر اوقات فراغتی ساخته شده است. شهر دارای قلعه‌ای

و موضوع باید از صافی هر متن و تاریخ آن (خاص) بگذرد. مقاله حاضر با تشریح این موضوع بسیار پراهمیت، به فراز و فرودها و اصول بنیادی بازآفرینی پرداخته و اجزای آن را با معرفی تجارب و نمونه‌های تجربه شده مورد توجه قرار داده است.

### طرح مسئله

بهبود یا به‌ترسازي شهری، آن هم نخستین بار به شکلی سازمان‌یافته و بیشتر به زعم و باور و خواست حاکمان، پدیده‌ای کهنسال است. آنچه از شهرهای تمدن‌های کهن بر جای مانده گواه آگاهی ساکنان آن‌ها از مفهوم زیباسازی محل زندگی و تمایل بدان است. چنین پدیده دیرپایی چاره‌ای نمی‌گذارد جز باور به این‌که زیبایی‌دوستی و جمال‌شناسی با آدمی زاده شده است. انتخاب سکونت‌گاه‌های ناپایدار و پایدار از سوی کوچ‌روان و یکجانشینان در کنار آب‌های روان، در ساحل برکه‌ها، رودها، دریاچه‌ها و دریاها، یا بر گرداگرد چشمه‌ها و بعدها چاه‌ها، همگی از خردمندی در گزینش مقر، محل زندگی، مکان استقرار و بیتوته، با توجه دقیق به الگوی زندگی و نیازهای آن، خبر می‌دهد. بی‌راه نیست که آب و آبادانی و آباد در تاریخ زندگی آدمیان

1-S. P. Dinesha Rasanjali Senarathna  
2-Kelaniya

3-(Recreational Activities and its Development in Ancient Cities of Sri Lanka), 5th Research Conference, The Royal Asiatic Society of Sri Lanka, March 2012, 168.

۴-نگارنده با مراجعه به اطلاعات گرد آمده در پژوهش جامعه‌پژوهی و شهرشناسی در ایران: تحلیل متون و منابع تاریخی و شهری، «ساحت» را مناسب‌ترین معادل برای landscape پیشنهاد می‌کند. در نتیجه «ساحت شهری» نیز معادل urban landscape می‌شود.

صخره‌ای به نام سی‌گیری‌یا<sup>۱</sup> بوده است.» وجود این قلعه از توجه به پایداری جسم شهر خبر می‌دهد.

اشاره به این مباحث از آن رو ضرورت دارد که گویای اهمیت جسم شهر از مراحل آغاز شکل‌گیری شهرها تا به امروز است، نکته‌ای که بازآفرینی شهری و به تبع آن محله‌ای بر نقد آن استوار و مطرح شده است زیرا شهر و طبقه اجتماعی از دیرباز یکدیگر را یافته‌اند. بیهوده نیست که فردریک انگلس تأکید داشت که «تمامی فضاها فضاهای کنار گذاشتن و به حساب نیاوردن‌اند». پس توجه به الزامات اجتماعی و اقتصادی از دیرباز ضروری بوده ولی به علت حاکمیت فرادستان مورد بی‌مهری قرار گرفته است. طبقات فرادست بهترین مکان‌ها را از آن خود می‌کردند و بقیه را به فضاهای پست‌تری می‌راندند. این قصه پرغصه آن قدر ادامه یافت تا برای مثال در تاریخ دور و دراز سرزمینی که چراغ زندگی خوانندگان عزیز این نوشته در آن پرفروغ پرتوافشانی می‌کند، و از آن نگارنده سوسویی کم‌رمق دارد، زیر پل و پله خوابی، قبرستان متروک خوابی، کپر، پاشلی، گرگین، خانه‌ای یک شبه برپا شده برای خواب، و در نهایت خیابان و بیابان خوابی، سهم آخرین لایه‌های رانده شدن گردید. رانده شدنی که در درازنای تاریخ از آغاز تا به امروز ماهیت خود را، البته هر روز پررنگ‌تر و بی‌رحمانه‌تر، به خوبی حفظ کرده است. در پی استفاده از آب و گل و گیاه برای رفع نیاز و زیباسازی، به کارگیری رنگ (نقاشی) و مجسمه آرام آرام جای خود را باز کرد، گرچه باز هم با تأکید بر جسم یا ظاهر شهر که دست‌بالا را داشت.

سهم کم‌توش و توان مقاله، آن هم به قلم نحیف نگارنده، اجازه نمی‌دهد تا تحولات گاه دلکش ولی عمدتاً ناخرسندکننده زندگی جسم شهر و آنچه بر ضعیف‌ترین لایه‌های اجتماعی می‌رفته است به کمال بازگو شود. تنها به اشاره‌ای تأکید می‌گردد که برعکس باور جالفناده عمومی، یکی از دلکش‌ترین دوره‌ها، گرچه سخت کوتاه عمر در فاصله گرفتن از جسم شهر، به اواخر قرون وسطا و رونق کارناوال‌های اجتماعی به عنوان جایگزین کوچکی برای زندگی عرصه عمومی بازمی‌گردد. زمانی که حداقل در محدوده‌های گل و شارلمانی، برخی از شوراهای شهری،

1-Sigiriya

باز هم برعکس باور همگانی و به رغم حاکمیت بلامنازع کلیسیا، دنیوی باقی مانده بودند و گام‌هایی هرچند کوچک در ایفای حقوق از رمق افتاده شهروندی برمی‌داشتند. اما داستان واقعی پرداختن به شهر به تولد سرمایه‌داری و منطق درونی آن یعنی انباشت دم‌افزون برای سرمایه‌گذاری و کسب سود یا سرمایه بیشتر و سرمایه‌گذاری دوباره و بی‌پایان بازمی‌گردد. با طلوع کارخانه، این مهم‌ترین محصول سرمایه‌داری صنعتی، انبوه جمعیت به سوی شهرهای ناآماده روان شدند. با ورود چنان جمعیت عظیمی، مسئله سرپناه به معضلی جدی بدل گشت و نطفه‌های شکل‌گیری گتو<sup>۲</sup> یا اسلام<sup>۳</sup> بسته شد. گتوها در آغاز سرپناه‌های پرولتاریایی تازه شکل گرفته و عمدتاً یهودی‌نشین بودند. اما با پذیرش ناگزیر بخش عمده‌ای از فقرای شهری، ماهیتی دیگرگونه یافتند و محل زندگی رنگین‌پوستان شدند. برعکس کلنی‌های فقیرنشین رومی عمدتاً برده‌نشین، سابقه‌ای از گتوها در دوران پیش از شهری شدن سرمایه‌دارانه وجود ندارد (نک. پیران ۱۳۶۳-۱۳۶۵؛ Mellor 1977: 51). اصلاح‌ها در مجموع پدیده‌ای متعلق به ایالات متحده‌اند که به تدریج و با شهری شدن شبه‌سرمایه‌دارانه سایر مناطق جهان، جهانی شدند.

شرایط ناگوار جمعیت روستایی، که با غلبه سرمایه‌داری تجاری و صنعتی بر سرمایه زمین‌محور و توقف سرمایه‌گذاری در خارج از شهرها روبه‌رو بودند و چاره‌ای جز مهاجرت به شهرها نداشتند، توجه ادبیات اعتراضی را به خود جلب کرد. آثاری همچون تام سایر اثر چارلز دیکنز و بینویان اثر ویکتور هوگو از جمله آثاری بودند که توجه همگان را به شرایط فقرای شهری زاده سرمایه‌داری آغازین جلب کردند. به تدریج این پرسش مطرح شد که چرا وضع چنین است. در واکنش به طرح چنین پرسش‌هایی، زمینه مطرح شدن علوم اجتماعی تجربه‌گرا فراهم گشت. انگلس از وضعیت طبقه کارگر انگلستان نوشت، چارلز بوث<sup>۴</sup> با نگاشتن کتابی چندین جلدی به نام کاروبار و زندگی مردم لندن، هدف خود را معرفی لندن فقرا به لندن اغنیا ذکر کرد. ماکس وبر گامی فراتر نهاد و با پیمایشی مبتنی بر پرسش‌نامه، از وضعیت کارگران

2- getto  
3- slums  
4- Charles Booth

آلمان سخن به میان آورد، و قبل از او زمبل از حیات روحی متروپولی یاد کرد. این آثار که ارائه تصویری واقع‌گرا از شرایط محرومان و اثرگذاری کلان‌شهرها بر روح و روان آدمی را نشانه رفته بودند، پرسش دیگری را مطرح ساختند: چه باید کرد؟ پاسخ‌گویی به این پرسش را برنامه‌ریزی نوظهور به‌ویژه برنامه‌ریزی شهری بر عهده گرفت که سال‌ها بعد، بازآفرینی شهری و محله‌ای در دل آن رویداد و بالید. البته دو جنگ جهانی به‌خصوص دومین جنگ اجازه رشد چشمگیر برنامه‌ریزی شهری و محله‌ای را نداد. در عین حال، پایان جنگ دوم جهانی و ویرانه‌های شهری حاصل از آن به برنامه‌ریزی شهری فوریتی غیرقابل چشم‌پوشی بخشید. عامل دیگر نیز شهری شدن اغنیا بود که با شهرسازی و معماری فاخر سرمایه‌دارانه، چهره شهرها را قطبی ساختند و فاصله عظیم طبقاتی را به وضوحی خیره‌کننده آشکار کردند. در پرتو چنان شرایط و حضور چنان متغیرهایی، برنامه‌ریزی شهری جانی تازه گرفت و به تدریج به دوازده الگوی شهرسازی جان بخشید. در این نوشته چاره‌ای جز ارائه خلاصه‌ای گذرا در معرفی زمینه‌های عرضه مفاهیم گوناگون تا معرفی بازآفرینی شهری و محله‌ای نیست. چنین نگاه کم‌توش و توانی هم به ناچار با کاستی‌هایی روبه‌روست. لیکن توجیه آن می‌تواند «آب دریا را چو می نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید» باشد.

اولین اقدام، برنامه‌ریزی کاربری زمین در انگلستان بود که به تصویب لایحه شهر و کشور در سال ۱۹۴۷ منجر شد. مهم‌ترین نکته در این لایحه انتقال قدرت اقدام به نوسازی از مالک به حکومت محلی تحت نظارت دولت بود. این لایحه سرآغاز قانون‌گذاری پی‌درپی تا لایحه ۱۹۶۸ بود که ستون فقرات آن را کاربری زمین تشکیل می‌داد. دو لایحه یاد شده بر سابقه‌ای استوار است که با عنوان جنبش برنامه‌ریزی شهری<sup>۱</sup> شهرت یافته است. آغاز جنبش یاد شده به سال‌های پایانی قرن نوزدهم در امریکا بازمی‌گردد. در سال ۱۹۰۷ مارگارت اولیویا سیج<sup>۲</sup> همسر دوم مرد ثروتمندی به نام راسل سیج دست به تأسیس بنیاد راسل سیج<sup>۳</sup> زد تا ثروت همسرش را که در آن زمان

چندین ده میلیون دلار بود صرف «بهبود شرایط اجتماعی و زندگی در ایالات متحده» کند. این بنیاد در اولین گام برای احداث مدلی از محله‌ای حومه‌ای، آن هم عمدتاً برای خانواده‌های کارگر، ساختن باغ‌های فورست هیلز<sup>۴</sup> را در دستور کار خود قرار داد. از قضای دلکش روزگار، فرهیخته‌ای جامعه‌شناس و برنامه‌ریز به نام کلارنس آرتور پری<sup>۵</sup> ساکن فورست هیلز بود و به طراحی واحد همسایگی پرداخت که به واحد همسایگی کلارنس پری مشهور شده است. این پروژه اندکی بعد با اقدامات پاتریک گدس و هوارد به جنبش باغشهرها پیوند خورد.

بدین شکل برنامه‌ریزی شهری و محله‌ای جهت‌گیری تازه‌ای با عنوان بازسازی، توسعه و توسعه مجدد محله (مسامحتاً معادل community) به کف آورد. همان گونه که اشاره شد، اقدامات جنبش برنامه‌ریزی شهری، که خیلی زود جهانی گشت و لوايح گوناگونی در کشورهای مختلف اروپای غربی و ایالات متحده به تصویب رسید، بر سه متغیر یعنی اجتماعات سرپناه فقرا، دوگانه شدن چهره شهرها (شهر اغنیا و شهر فقرا)، و ویرانه‌های ناشی از دو جنگ به‌ویژه جنگ جهانی دوم استوار بود. در نتیجه، بحث نوسازی شهری<sup>۶</sup> را که بیشتر به پاکسازی و احداث از نو توجه داشت و سابقه آن به کاربری و اصلاح زمین بازمی‌گشت نشانه گرفت. نوسازی، توسعه و بازتوسعه شهری باز هم بیشتر به جسم شهر و محله نظر داشتند. پس معضلاتی همچون فقر شهری و محرومیت رشدیابنده از گسترش بازنایستادند و بنا به طبیعت سرمایه‌داری هر دم بزرگ‌تر شدند. بدین طریق نقدی‌ای از راه رسیدند و معرفی مفاهیم دیگری را ضروری دانستند. در گام نخست، توجه به مباحث اقتصادی در کنار توجه به فیزیک، جسم یا کالبد شهر مطرح گردید. چند سال بعد نیز، به‌ویژه با توجه به محله‌های از توسعه و دگرگونی بازمانده فقرا که درگیر انواع آسیب‌های اجتماعی و مشکلات روحی، روانی و فرهنگی بودند، توجهی جدی به بعد جامعه‌ای که بیشتر در مفهوم اجتماعی متجلی می‌شد باب گشت. با ظهور جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد<sup>۷</sup> که

4- Forest Hills  
5- Clarence Arthur Perry  
6- urban renewal  
7- economic globalization

1- Town Planning Movement  
2- Margaret Olivia Sage  
3- Russell Sage Foundation

بازآفرینی شهری و محله‌ای با توجه به هشت مفهوم مورد اشاره (کالبد، اقتصاد، اجتماع، مشارکت فعال، محیط زیست، پایداری، شهروندمداری، اداره کردن خردمندانهٔ دخیلان) و اجزای هریک از آن‌ها پرداخته شده است (برای بحث فرایند برنامه‌ریزی مشارکت‌مینا و مشارکت‌محور و تحولات برنامه‌ریزی، نک. پیران ۱۳۹۶ ب).

### بازآفرینی شهری و محله‌ای

پیش از تجزیه و تحلیل بیشتر مفهوم بازآفرینی شهری و محله‌ای در ایران، اشاره به دو نکتهٔ بسیار مهم ضروری است. اولین نکته که باید در بحث از مفاهیم، فنون و انواع روش‌شناسی و به‌کارگیری آن‌ها مورد توجه قرار گیرد، هدف تلقی نکردن مفاهیم، فنون و روش‌هاست. برخی از همکاران محترم و فرهیخته در جوامع گوناگون و، به تأسی از این عزیزان، دانشجویان و پژوهشگران جوان به هنگام آشنایی با روش‌شناسی به‌طور کلی و فنون و ابزار پژوهش آن‌چنان بدان‌ها فریفته می‌شوند که گویی هدفشان دستیابی به همان‌ها بوده است. این فریفته شدن گاه سبب می‌گردد تا مقوله‌هایی همچون مفهوم یا مجموعهٔ مفاهیم، فنون، روش‌ها و روش‌شناسی در مجموع جایگاهی بیش از آنچه به آن‌ها تعلق دارد اشغال کنند و از هدف اصلی مثل نوسازی جامع یا بازآفرینی فراگیر غفلت شود. تمامی کوشندگان وادی اندیشه در جهان سوم، از جمله نگارندهٔ این نوشته، در خطر چنین فریفته شدنی قرار دارند که پرهیز از آن برای کار پژوهشی و یاری رساندن به بهروزی مردم این مرز و بوم و ساختن خانهٔ مشترک یا سرزمینی که چراغ زندگی‌مان در آن می‌سوزد ضرورتی حیاتی و تعیین‌کننده است. اثر فوری و مستقیم فریفتگی پیش‌گفته چشم‌پوشی از کاستی‌ها، نقاط ضعف و ناکارآمدی هر مفهوم، فن و روشی در چارچوبی ویژه، زمانی مشخص یا شرایط و موقعیتی خاص است. بازآفرینی شهری و محله‌ای نیز در این میان استثنا نیست.

نکتهٔ دوم که نگارنده در هر موقعیت، فرصت و مجالی بر آن پای می‌فشرد و فقدان آن را یکی از معضلات اساسی کشور می‌داند و سترونی راه و رسم‌ها، حیطه‌ها، نگرش‌ها و رشته‌های علمی و شاخه‌های آن‌ها را معلول آن می‌داند، فقدان و بی‌توجهی مزمن شده به دیالکتیک

اقتصاد واحد جهانی در حال ادغام کامل را طلب می‌کرد، خروج سرمایه‌ها به سوی مکان‌هایی بی‌توجه به ملاحظات محیط زیستی و دارای کارگر ارزان و بی‌حق و حقوق و ناشهروند رواج یافت. در این مسیر، چین و سپس کشورهای کوچک جنوب شرقی آسیا از جمله ویتنام، اندونزی و مالزی سرمایه‌های صنعتی را جذب کردند و کارخانه‌های بسیاری در اروپای غربی و ایالات متحده تعطیل و متروکه شدند. در واکنش به مسائل گوناگون ناشی از متروکه شدن کارخانجات شهرهای صنعتی مطرح، از جمله منچستر و لیورپول در انگلستان و کلیولند و آکرون در ایالات متحده، مفاهیم باززنده‌سازی شهری و محله‌ای<sup>۱</sup> و، در انگلستان، بازآفرینی شهری<sup>۲</sup> از راه رسیدند. در بحث از محله‌هایی که با بدسلیقگی «فرسوده»، «ناکارآمد» و نظایر این مفاهیم نادرست و بی‌معنا خوانده می‌شوند نیز برنامه‌ریزی محله‌ای جای خود را باز کرد و ذیل چند عنوان راه پرفراز و نشیبی را پیمود.

امروزه، علاوه بر جسم یا کالبد، اقتصاد با تأکید بر اشتغال مولد، اجتماع با تأکید بر جرم و آسیب‌زدایی، مفهوم محیط زیست و مشارکت فعال، غیرصوری و غیرنمایشی، شهروندی و شهروندمداری، و بالاخره پایداری و اداره کردن خردمندانهٔ دخیلان بر پایهٔ سه اصل معرف بودن<sup>۳</sup>، حساس بودن<sup>۴</sup> و پاسخ‌گویی<sup>۵</sup> به همراه شفافیت<sup>۶</sup> در معنای بازآفرینی شهری و محله‌ای درج شده است (نک. پیران ۱۳۸۴). در بحث‌های بعد نشان داده خواهد شد که تأکید گریزناپذیر بر مشارکت فعال و واقعی دخیلان در چرخهٔ کامل برنامه‌ریزی، از ب بسم الله تا ت تمت، یعنی ضرورت دگرگونی مدیریت فضا یا ادارهٔ مردمی و خردمندانهٔ دخیلان شهری، و ضرورت توجه به دیالکتیک دانش نوین و دانش بومی به مدد تسهیل‌گران نامداخله‌گر، برای رهاندن مفهوم بازآفرینی شهری و محله‌ای از پیوند نامبارک و مخرب با مفهوم gentrification که به گونه‌ای مضحک اعیانی‌سازی ترجمه شده است، طرح و ضرورتی بی‌چون و چرا به شمار رفته است. در نوشتهٔ حاضر به

1-urban revitalization  
2-urban regeneration  
3- representativeness  
4-responsiveness  
5-accountability  
6-transparency

عام و خاص است. نگارنده در گذشته فقدان دیالکتیک یاد شده را در کلاس‌های درس و بیشتر در حیطه‌ها و مباحث اندیشه‌محوری و موضوعات و عناوین درسی مطرح ساخته است، لیکن امروز باید به جنبه‌ عام و فراگیر آن پرداخت زیرا در چارچوب شرایط جامعه‌ای طرح می‌شود و با نگاه به آینده‌ای فاخر که حق مسلم فرزندان این نسل یا گردانندگان آینده‌ پرخ کشور است مورد توجه قرار می‌گیرد. دیالکتیک عام و خاص به شکلی تام و تمام همه اجزا و جوانب زندگی را شامل می‌شود. برای مثال، اگر شخصی که به شغل نجاری مشغول است و دست‌ساخته‌های چوبی تولید می‌کند بخواهد در عرصه جهانی عرض اندام کند و با صدور تولیدات خود به سایر جوامع، ضمن یاری رساندن به اقتصاد ملی، نام و آوازه ایران عزیز را در حیطه شغلی خویش ارتقا بخشد، باید به دیالکتیک یاد شده در نجاری، که عبارت است از شرایط روز نجاری از تمامی جوانب در سطح جهان، توجه ویژه مبذول دارد و آن را به خوبی درک کند و به کار گیرد. این نجار باید انواع چوب و ویژگی‌های هریک، و آخرین ابزار و وسایل و امکانات حرفه‌اش را در حد توان و بر پایه کوششی فراگیر بشناسد و از فنون و روش‌ها و الگوهای موجود و رایج آگاه باشد. آن‌گاه این عام را در ظرف خاص مکان و زمان خویش به صورت دیالکتیکی پیاده کند، یعنی عام را نهاد (تز)، خاص را برابر نهاد (آنتی‌تز)، و نتیجه برخورد دیالکتیکی عام و خاص یا محصول نهایی را باهم‌نهاد (سنتز) به حساب آورد. در نتیجه، محصول او در جایگاهی جهانی قرار می‌گیرد و خود محصول به عام تبدیل می‌شود تا نجاران آگاه سایر خاص‌ها یا کشورها آن را دیالکتیکی به کار گیرند و نتیجه‌ای غیرتقلیدی و غیرتکراری و در عین حال فاخر و ارزشمند تولید کنند. بی‌درنگ باید اضافه کرد که مراد آن نیست که هر نجاری استاد چوب‌شناسی، متخصص ابزارشناس و ده‌ها مورد دیگر شود که امری محال و مثالی مضحک خواهد بود. منظور آن است که نجار هوشمند کلیات حرفه خود را در سطحی جهانی بشناسد و تاریخ نجاری در سرزمین خویش یا راه و رسم نجاران را در حدی که به کارش می‌آید مرور کرده باشد و سپس از این دو، سبک

و سیاقی برای خویش آن هم با گذر عمر به کف آورد. مرور فتوت‌نامه‌ها در رشته‌های گوناگون نشان می‌دهد که چگونه اصحاب حرفه‌های گوناگون با سبک و سیاق هم‌حرفه‌ای‌های خود حداقل در چند جامعه مطرح زمانشان آشنا بوده و با هم رقابت می‌کرده‌اند، آن هم در زمانه‌ای که سفر جانکاه و نیازمند صرف عمری بود و یافته‌ها معمولاً از مرزهای محلی فراتر نمی‌رفت.

نگارنده با تحلیل محتوای متون و منابع تاریخی، جامعه‌ای و مکان‌محور یا شهری در قالب جامعه‌پژوهی و شهرشناسی ایران، که به یاری بیش از یک هزار دانشجوی عزیز و سخت‌کوش در بیش از بیست سال گذشته به فرجام خود نزدیک شده است، به روشنی دریافته است که دیالکتیک یاد شده بدون چنان نام‌گذاری از گذشته‌های دور تا شروع فرایند سرسری اخذ شده، نفهمیده، هضم نشده، ناتمام، و ناقص و ظاهری به کاررفته‌ای که شبه‌مدرنیته ایرانی می‌خواند کاملاً رواج داشته است. در ساختن بخش مهمی از بناهای ماندگار شده، که برخی از آن‌ها اکنون میراث بشری تلقی و بدان نام ثبت شده‌اند، ردپای دیالکتیک یاد شده کاملاً هویدا است. این ردپا در ساحت‌های اندیشه‌ای چنان روشن و مشهود است که کمترین تردیدی باقی نمی‌گذارد. به دیگر سخن، ایرانی مجهز به سلاح نقد، اندیشه‌های سایر ملل زمان خود را، چه در شرق و چه در غرب، کاملاً وارسی و برخی اجزای آن را اخذ کرده و در متن جامعه خویش عمل آورده، ورز داده و در نهایت سنتز یا باهم‌نهادی ارزشمند خلق کرده است. چهره‌های ماندگار تاریخ اندیشه ایرانی، بدون استثنا، به ضرورت نقد و بازنگری عام در متن خاص جامعه خود آگاه بوده‌اند. تنها کافی است نگاه نقادانه ابن سینا به‌ویژه در پایان عمر که کاملاً دریافت دیدمان (پارادایم) پایدار جامعه ایران در کنار مغز، چشم، دست و زبان که عام و جهانی بوده و هست بر دل نیز، نامساوی و بیش از آن چهار عنصر، پای می‌فشرد یا دیدگاه سراسر نقد و شور شیخ شهاب عزیز و شهید، سهروردی نازنین به عنوان نمونه‌ای دیگر بررسی گردد تا عمق شناخت عام و خاص و به قول قدما درج آن دو در یکدیگر و پدید آوردن امری نو از دل آن‌ها هویدا شود. بازآفرینی شهری و محله‌ای چنانچه از دیالکتیک یاد شده

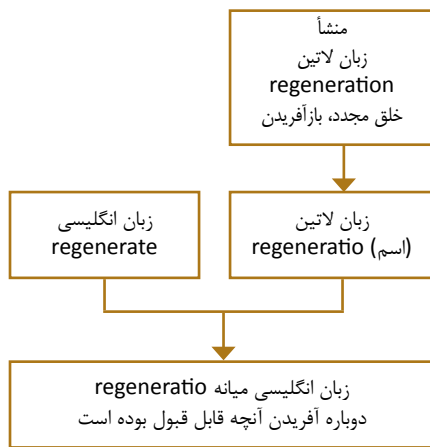
بهره‌ای نبرد به پیش‌بینی نمی‌ارزد و چون ده‌ها حیطة که امروز با تقلید از دیگران دچار سترونی کامل گشته‌اند، بدان سرنوشت دچار می‌شود، که گفته‌اند عاقلان را اشارتی کافی است.

نتیجه آن که در بررسی مفهوم بازآفرینی شهری و محله‌ای که با واکاوی و بررسی معانی این مفهوم آغاز می‌شود، نه تنها باید به بحث و جدل‌های به راه افتاده و ادامه یافته در محل شکل‌گیری و رواج آن پرداخت و به فراز و نشیب‌ها، نقدها، کم و کاستی‌ها، نقاط قوت و ضعف، انواع کاربردها، محدودیت‌های کاربرد در مباحث گوناگون، تجارب به کف آمده، پیروزی‌ها و شکست‌ها، ناروایی‌ها و سوءتعبیرها و سوءبرداشت‌ها و نظایر آن اشاره کرد، بلکه بهوش بود که مانند هر مفهوم و موضوع و بحث و فحص دیگری، با خارج کردن بازآفرینی شهری و محله‌ای و به‌کارگیری آن در متن خاص با تاریخ و شرایط و ویژگی‌های دیگرگونه، همه موارد بالا را از نو کاوید و مفهوم را در پرتو ویژگی‌ها و شرایط و گذشته و حال متن جدید، بررسی همه‌جانبه و فراگیر کرد. از این رو، در نوشته حاضر، البته با توجه به انتظاری که از مقاله‌ای «علمی» می‌رود و با در نظر گرفتن تمامی محدودیت‌های آن، سخن از بازآفرینی شهری و محله‌ای نه در حالت انتزاع بلکه در ایران است.

همان گونه که نگارنده بارها بر آن پای فشرده است، حال که باید به بازآفرینی در متنی خاص اندیشید، باید توجه کرد که در ایران ترجمه و معادل‌سازی مفاهیم با مشکل ترجمه از روی کتاب لغت روبه‌روست. گرچه در گام نخست از مراجعه به معادل‌های موجود در کتاب‌های لغت‌گزینی نیست، پس از برداشتن این گام ضروری به عنوان اولین گام، باید در باب معنای فرهنگی هر مفهوم به بررسی پرداخت. معادل‌یابی بدون توجه به فرهنگ و شرایط و ویژگی‌های زبان مبدأ و همچنین زبان مقصد، بخش عمده‌ای از ترجمه‌های موجود را از بنیاد بی‌ثمر و حتی خالق کج‌فهمی و سوءتعبیر ساخته و به رواج معادل‌های غلط و در بسیاری موارد مضحک ختم شده است. در نتیجه باید توجه داشت که در کنار امانت‌داری در یافتن معادل‌های درست و قابل پذیرش، باید به قابل درک و فهم بودن معادل‌ها در زبان مقصد نیز اندیشید. با این حساب، مفهوم انگلیسی regeneration در جست‌وجوی دنیای مجازی با نمودارگونه

زیر آغاز می‌گردد:

#### نمودار ۱. منشأ مفهوم regeneration



این مفهوم در کتاب لغت *Merriam-Webster* عمل یا فرایند بازآفریدن و حالت آفریده شدن تعریف شده است. در این کتاب، بازسازی معنوی و باززنده‌سازی آن معنویت، هرچه که باشد، نیز از جمله معانی این مفهوم ذکر شده است. آخرین معنا ژنراتور است که به زبان مردم به‌ویژه مهندسان، تکنیسین‌ها و حرفه‌مندان راه یافته است و به وسایلی خاص برای تولید نیرو به‌ویژه برق و گرما اشاره می‌کند که در شرایط عادی خاموش‌اند اما هر بار با فشار دکمه‌ای بازآفرینی می‌شوند. در زبان عربی معادلی از فعل طَعَمَ ساخته شده که تطعیم است. عجیب آن که این معادل به عربی به معانی واکسن‌زنی، تلقیح، آبله‌کوبی، و پیوند زدن شاخه یا ساقه درخت به درختی دیگر است. پیوند زدن نوعی بازآفرینی یا تکثیر است و واکسن زدن نیز به معنای بازآفرینی زندگی با نفی احتمال بروز خطری مرگ‌آفرین در آینده است.

مسئله اصلی در به‌کار بردن بازآفرینی به‌ویژه درباره فضا و مکان در این پرسش نهفته است که آیا بازآفرینی در پی خلق مجدد شرایط مکانی یا به‌طور کلی‌تر فضایی است که وجود داشته است و دیگر نیست؟ این پرسش هنگامی پررنگ‌تر می‌شود که در متن‌هایی متفاوت و مرتبط با خاستگاه اولیه مفهوم regeneration مطرح می‌شود زیرا در غرب آنچه با خروج سرمایه‌های صنعتی از شهرهای پرچوش و خروش و ثروتمند، آن هم به دلیل سرمایه‌داری قمارخانه‌ای<sup>۱</sup>، از کف رفته و این شهرها را از

1- casino capitalism

ضربانگ گذشته تهی کرده است، این بار باید با محرک دیگری (گردشگری، هنر به‌ویژه موسیقی و در یک کلام فرهنگ) دوباره خلق یا بازآفرینی شود که دقیقاً به معنای regenerate است. بازآفرینی در ایران و سایر کشورهای تهنی‌دست، ساکن، و پرمعضل و مسئله به کار می‌رود، به دنبال خلق مجدد چه چیزی است؟ به دیگر سخن، آیا مناطق هدف بازآفرینی در ایران دارای گذشته‌ای قابل قبول، شاداب و سرزنده بوده‌اند که از میان رفته و باید دوباره خلق شود؟ نگارنده ناچیز سی سال است که بر این گونه سهل‌انگاری‌ها در کاربرد یا بهتر از آن تقلید مفاهیمی که در متن‌هایی کاملاً متفاوت به دنیا آمده‌اند شوریده یا به قول برخی همکاران فرهیخته «هیاهو به راه انداخته است». مفهوم «بازآفرینی» در بازسازی آثار معماری ارزشمند گذشته و نوسازی آن‌ها کاملاً بامعنا و قابل توجیه است، ولی در مورد مناطق یا محله‌های هدف بازآفرینی شهری و محله‌ای باید از «نوآفرینی» یاری گرفت که باز هم بامعنا و قابل توجیه خواهد بود. رسم است که در پاسخ به این گونه «فضولی»‌ها گفته می‌شود که وقتی مفهومی رواج یافته و مورد استفاده قرار گرفته است، نقد آن به قول معروف مته بر خشخاش گذاشتن و ملالغتی شدن است. اما به نظر نگارنده، معضل در این امر نهفته است که این تقلید به کاربرد مفهوم یا واژه محدود نمی‌ماند و در عمل سابقه‌ای که در پس مفهوم نهفته و به تدریج در متن دیگری بالیده است نیز با کاربرد مفهوم به میان می‌آید که حاصل آن شکست دائمی و تکرارشونده نوسازی‌های شهری است. به قول متفکری، کافی است از پنجره به بیرون نگاه کرد و حاصل تقلید یاد شده را دید. آیا شهرسازان، جامعه‌شناسان، و برنامه‌ریزان شهری و محله‌ای خود این محصول را می‌پذیرند و تأیید می‌کنند؟

حال بگذاریم و بگذریم و بازآفرینی را به شرطی مهم بپذیریم. این شرط مهم بازتعریف روندها، روش‌شناسی‌ها و اهداف بازآفرینی در چارچوب متنی است که ایران نام دارد. در صورت تحقق این شرط که چیزی جز دیالکتیک عام و خاص نیست، با مسامحه می‌توان بازآفرینی را پذیرفت و از گذشته‌ای که نباید بازآفرینی شود یاد کرد.

به این معنا که با شناخت آن گذشته، چیز دیگری را باید بازآفرینی کرد و در کنار این شرط باید از مفهومی بسیار مهم شده و ارزشمند تبعیت کرد و آن بازآفرینی مشارکت دخیلان پروژه‌های شهری و محله‌ای است. این تبعیت به معنای کنار گذاشتن برنامه‌ریزی صرفاً متخصص محور از بالا به پایین است که سال‌ها در این مرز و بوم اثری مورد غفلت حاکمیتی بی‌چون و چرا داشته است. به دیگر سخن، در محله‌های قدیم ایران، در کنار هنجارها و ارزش‌های ضد دگرگونی، هنجارها و ارزش‌های مثبتی همچون همکاری‌های موردی، فرمان‌بری‌ها و یاری‌های مقطعی، و البته نه مشارکت به معنای فنی و تخصصی آن، جوانمردی، احساس تعلق گاه به افراط و مانند آن وجود داشته است که می‌تواند باز آفرینی شود.

### از مفهوم به تجربه میدانی: شکافتن مفهوم عام بازآفرینی در عمل

با توجه به مباحث بالا ابتدا باید تأکید شود که بازآفرینی، که عمدتاً و تا مدت‌ها غربی بوده است، در تجربه جهانی دارای چه انبان یا خورجین و چنته تجربه‌ای است. پس از مشخص کردن این «عام»، باید به معرفی متن مورد نظر یا «خاص» پرداخت و عام و خاص را به قول قدما در هم «درج» کرد و رهنمودهای اقدام‌محور یا عملیاتی، آن هم با توجه به خاص یا متن ایران عزیز کشف کرد. مسئله نخست آن است که چگونه بخشی از دخیلان یا ساکنان مکان‌ها، مناطق یا محله‌های هدف (دخیلان اولین) که قرن‌ها چندان به بازی گرفته نشده‌اند و در حدود یک‌صد سال گذشته در احاطه موجود بی‌یال و دم و اشکم، نفهمیده، هضم نشده و در ظاهر مانده‌ای به نام مدرنیته ایرانی به تماشاچیان حیرت‌زده و ساکتی بدل شده‌اند، به میدان آیند و محور تصمیم‌گیری و اقدام شوند. در سوی دیگر ماجرا، چگونه باید متخصصان، مسئولان، تصمیم‌گیران سازمان‌ها و نهادهای گوناگونی را که باز هم از جمله دخیلان‌اند و در حدود یک‌صد سال گذشته فعال می‌باشند بوده و خود پارچه لباس نوسازی، توسعه، برنامه‌ریزی و ... را انتخاب و خریداری کرده، برای آن طرح داده، و خود نیز پارچه را بریده و دوخته و سپس با اقتداری یله و رها، بر تن مردم حیرت‌زده و تماشاچی کرده‌اند و خرسند و



شادمان در انتظار شکرگزاری آن تماشاچیان یا در واقع گروه هدف اصلی مانده‌اند به تسهیل‌گران نامداخله‌گری بدل کرد که تخصص و دانش خود را بدون دخالت در اختیار اصلی‌ترین گروه‌های هدف قرار دهند و رشد مشارکت‌مینا و مشارکت‌محور بازآفرینی را نظاره کنند. این دو بحث چشم‌اسفندیار یا پاشنه آشیل بازآفرینی شهری و محله‌ای در ایران‌اند. جامعه ایران به تربیتی قرن بیست و یکمی، آن هم بر بنیاد هنجارها و ارزش‌های مثبت و محدود‌سازنده و اصیل چندین هزار ساله، و البته بازتولید امروزی و دقیق آن‌ها بر پایه ارزیابی علمی و آینده‌نگرانه، نیاز مبرم دارد. برنامه‌های آموزشی فراگیر و دائمی چندین و چند رسانه‌ای مناسب گروه‌های جمعیتی گوناگون نیز باید به رفتاری کردن ارزش‌ها و هنجارهای مثبت و مناسب و عملیاتی کردن آن‌ها یاری رسانند.

در کنار این موارد باید به شناسایی وجوهی از عام پرداخت که به دلیل انتزاعی و نظری بودن قابل تعمیم‌اند. چنین وجوهی بخش‌هایی از بازآفرینی شهری و محله‌ای مستتر در تجربه عام را تا حدودی قابل تعمیم می‌کنند و بدین طریق بخشی از خورجین یا انبان تجربه‌ای غرب را جهانی و قابل استفاده می‌سازند. پس لازم است به نکاتی درباره کامیونیتی که نگارنده آن را با تسامح معادل محله گرفته است اشاره گردد که از جهانی می‌تواند به شکلی متن‌محور در مورد محله ایرانی نیز، البته با شرایطی، موضوعیت داشته باشد. پاورز (Powers 2007:17) عنوان می‌کند که محله‌ها، چه کوچک و چه بزرگ، بخشی از مکان‌های درون شهرها محسوب می‌شوند که مردم ساکن آن‌ها بدان مکان‌ها به عنوان بخش‌های مجزا و متفاوتی می‌نگرند که دارای حدود و ثغور معین و ویژگی‌های خاص خود هستند و هنوز برای مردم اهمیتی خاص دارند و مهم به شمار می‌آیند. این تعریف محله نتیجه پژوهش‌های گسترده پاورز و تعریفی مستند و گویای این حقیقت است که محله‌ها باید به یاری مردم حفظ شوند زیرا هنوز دارای امکانات و ویژگی‌هایی هستند که سبب خرسندی ساکنان می‌شوند و زندگی را شاداب‌تر می‌سازند و در بهروزی و رفاه مردم مؤثر می‌افتند. محله زندگی ساکنان را دربرگرفته و آن را احاطه کرده است،

خدمات ضروری را در خود جای داده و محوری حیاتی برای زندگی فرد فرد ساکنان به شمار می‌رود. محیطی است که مردم بدان وابسته‌اند. به دیگر سخن، حس تعلق به مکان هنوز در محله زنده است. متن ویژه‌ای است دارای تاریخ و هویت که در دل آن گروه‌های اجتماعی گوناگون به حشر و نشر می‌پردازند و ارتباطی روزانه را شکل می‌دهند. پاورز با استفاده از تمثیل مادر و فرزند و حرکت فرزند به نوجوانی، جوانی و سپس بزرگسالی، از اجتماعی شدن در درون محله‌ها سخن می‌گوید. از بزرگ شدنی که انسان را به جهان وسیع‌تر پیوند می‌زند و او را آماده زندگی در درون جامعه می‌سازد. اما در کنار این تصویر زیبا باید اعتراف کرد که زندگی در محله‌های تهی‌دستان که توأم با فقر مزمن شده است، گذار از کودکی را با خطرات جدی همراه می‌سازد و آدمیان درد و رنج را نیز فرا می‌گیرند و عمری باید با آن دست و پنجه نرم کنند. در نتیجه محله که باید به طور متعارف حس کامیونیتی یعنی کار و مشارکت و همیاری را بارور سازد، آدمیان را با مشکلات و آسیب‌های اجتماعی نیز روبه‌رو می‌کند و گاه آنان را به دام آسیب‌ها می‌اندازد. پس محله‌ها زشت و زیبای زندگی را آشکار می‌کنند. از یک سو در شرایط عادی، با اجتماعی کردن ساکنان، حس اعتماد به نفس را در آنان تقویت و نهادینه می‌کنند و مهارت‌های انطباق را به آن‌ها می‌آموزند و از دیگر سوی، آدمی را در معرض انواع ناپهنجاری‌های فردی و جمعی قرار می‌دهند (Powers 2007: 22).

متفکر دیگری (Bartin 2000: 40-65) بر بنیاد دلمشغولی‌های متنوع زیست‌محیطی و بر پایه مباحث مهمی همچون سلامت، ایمنی، بهداشت، برابری و دسترسی<sup>۱</sup> [به آموزش، بهداشت، اشتغال خلاق و انسانی، اوقات فراغت روح‌نواز و...] و حتی براساس توجیه اقتصادی، توجه به محله‌ها را ضروری می‌داند و بر بهره‌گیری از توانمندی‌های محلی تأکید می‌کند و مدعی است که محله‌ها بالقوه بسیار توانمندند. در واقع، بارتین همچون متفکران بسیاری غیرمستقیم نشان می‌دهد که نگاه جسم یا کالبدمحور در حیطه‌ها و رشته‌های گوناگون از جمله برنامه‌ریزی چگونه سال‌ها با غفلت از اقتصاد، فرهنگ، جامعه و مهم‌تر از همه مردم، توانمندی‌های انسان‌ها و

1- access

محلله‌ای را که در آن می‌زیند نادیده گرفته و اصلاح امور را در سنگ و آهن و سیمان خلاصه کرده است. تهران خسته و تیغ خورده از سنگ و آهن و سیمان، آن هم به دلیل شزرگی و طمع و زیاده‌خواهی لمپنسی میله و رها، نمونه‌ای بی‌همتا از این دست است. از این روی، بازآفرینی یا نوآفرینی شهری و محله‌ای دعوتی است به تمرکز بر انسان، محله و تجارب و توانمندی‌های محلی. تجاربی که باید به نیروهای کلان‌تر اجتماعی و محیط زیستی پیوند خورد. برنامه‌ریزی‌های ناحیه‌محور تا محله‌بنیاد در متن‌های شهری، استانی، ملی یا در چارچوب آمایش واقعی سرزمین، که چیزی نیست مگر تقسیم کار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، منابعی و محیط زیستی در جغرافیای ملی، باید خط‌مشی‌های ملی را به سطوح پایین‌تر و سلسله مراتب فضایی - مکانی تجزیه کند و با برقراری دیالکتیک محلی، ملی و بین‌المللی، تمامی اجزای جامعه و فضا را یکجا بنگرد. زیرا بنیادی‌ترین مشکلات محله، ناحیه، منطقه شهری، شهری و مناطق کلان‌تر جغرافیایی از مشکلات در سطح ملی و بین‌المللی همچون فقر، عقب‌ماندگی، استثمار و استعمار جدید، ظلم، نابرابری، و عدم دسترسی به امکانات لازم برای سطح قابل قبول زندگی نشئت می‌گیرند، می‌رویند، می‌بالند و فربه و تنومند می‌شوند و بنیان زندگی فرد، خانواده، محله و شهر را نابود می‌سازند.

بر این اساس، پایداری و تأثیرگذاری بازآفرینی شهری و محله‌ای یا نوآفرینی فضا - مکان، که سر و صدایی به راه انداخته و خود را به عنوان دیدمان (پارادایم) قرن بیست و یکم برنامه‌ریزی شهری و محله‌ای مطرح ساخته است، مستلزم پیوند ارگانیک یا اندام‌وار آن با محله و گروه‌های انسانی و افراد ساکن محله است. به قول خانم روث لاپتون<sup>۱</sup> بازآفرینی باید با طرح‌های محلی محور این احساس را زنده کند و زنده نگاه دارد که می‌توان نواحی فقیرزده را دگرگون ساخت و با حداقل سرمایه‌گذاری [به شرط بسیج تمامی افراد هدف بدون کنار گذاشتن حتی یک نفر] محله‌ها را احیا کرد و سر و سامان داد.

باز هم در کنار این آرزو باید به این ندای دلی به یاد ماندنی، هشدار دردانه برنامه‌ریزی شهری، فرهیخته

بانوی انسان‌دوست و دیگری‌خواه، جین جیکوب عزیز و عاشق، محقق پردرد، مسئول و آشنای محله‌های تهی‌دستان گوش جان سپرد که نگاه به محله به عنوان مفهومی احساسی و احساس‌برانگیز همچون ولتاین یا روز عشاق به برنامه‌ریزی شهری زیان می‌رساند. در این گونه نگرستن که به کوشش‌هایی در شهرهای کوچک و محله‌های حومه‌ای ختم می‌شود، احساس‌گرایی، حتی با نیت درست و شیرین، جای حس درست و حسایی و سنجیده را می‌گیرد (Jacob 1965: 122). هشدار جیکوب که متوجه کسانی است که با عینک خوش‌بینی مفرط به برنامه‌ها و طرح‌ها می‌نگرند، در چارچوب شرایط ایران مصداقی نه دوچندان که صدچندان دارد. نگارنده به فرزندان دانشجوی خود اندرز می‌دهد که با وارد شدن به محله هیچ انتظاری و آرزوی هیچ دستاوردی نداشته باشند و پذیرش ظاهری عادت شده اهالی را که بارها و بارها اعتماد کرده‌اند و سخت زیان دیده‌اند نپذیرند. کار محله‌ای در ایران طاقت‌فرسا و گاه به شدت ناامیدکننده و دلسردسازنده است زیرا اهالی محله‌ها بارها و بارها با قول و قرارهای زیبای زیر پا گذاشته شده روبه‌رو شده‌اند. مسئله آن‌گاه سخت و پیچیده‌تر می‌شود که دستگاه‌های اجرایی تقریباً فاقد سرمایه اجتماعی باشند و با هر حرف و سخن و نویدی، ترس از کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه که به علت غیرممکن بودن (کاسه بزرگ‌تر از نیم‌کاسه در این ضرب‌المثل کتابی هفت هزار منی است)، تأکیدی است بر شک و تردیدی پایدار که هر دم پررنگ‌تر و جدی‌تر می‌شود. زیرا در بیش از یک‌صد سال اخیر محله‌ها موضوع مستقل هیچ خط‌مشی و سیاستی نبوده‌اند و انواع برنامه‌های نوسازی، توسعه، توسعه مجدد، کامیونیتی یا ساختن محله و ... موردی و جسم‌محور عمل کرده و ناظر بر اهدافی در خدمت خارج از محله بوده‌اند.

بر این اساس، یک‌صد سال گذشته با ویرانی روزافزون محله‌ها نشان شده است. بیراه نیست که از آغاز قرن بیستم، محله‌ها از نظر اجتماعی، اقتصادی و محیط زیستی با تنزل مستمر روبه‌رو بوده و مشکلات آن‌ها دائماً انباشته شده است. همین مسئله چارلز بوث، سیبوم راوتتری انگلیسی (Rowntree 1901) (برای بحث بیشتر در زمینه

1- Ruth Lupton

برخورد با فقرا، نک. رئیس‌دانا، شادی‌طلب و پیران (۱۳۷۹) و زودتر از آنان جیکوب ریلز (Rils 1891) را واداشت تا از تمرکز مکانی - فضایی فقر یاد کنند. مسئله بعدی در مورد محله‌ها بحث جدایی نژادی - قومی و ظلم به رنگین‌پوستان و شرایط به مراتب بدتر محله‌های آنان است که شورش‌های افریقایی تباران شهرهای ایالات متحده در سال گذشته گواه تداوم آن تا به امروز است. مسئله سوم نیز جرم و آسیب‌های اجتماعی و تمرکز آن در محله‌های تهیدستان است که مفهوم محله‌های جرم و آسیب‌زا را شکل داده است. این مجموعه برخی از محله‌های شهرهای امریکا از جمله نیویورک، دیترویت، شیکاگو، واشنگتن دی سی، آتلانتا، و بالتیمور را محله‌هایی بسیار خطرناک ساخت. هارلم و بعدها برانکس در نیویورک معروفیتی جهانی در جرم‌خیزی به کف آوردند. وضعیت محله گاه آن‌چنان ناپه‌نجار به تصویر کشیده می‌شد که فرهیخته بانوی مورد اشاره یعنی جین جیکوب را وادار به ارائه دوگانه‌ای از محله کرد. به نظر او، محله موفق مکانی است که به میزان دائمی و تا اندازه‌ای کافی بر مشکلات خود نظارت و آن‌ها را مدیریت می‌کند تا آن‌که قادر به نابودی محله نشوند. در مقابل، محله ناموفق یا شکست خورده محله‌ای آکنده از ناکارآمدی و معضل و مشکل است و به نحوی دم‌افزون در درگیر شدن با مشکلات خود ناتوان‌تر و درمانده‌تر می‌گردد. او تأکید می‌کند که شهرهای امریکا انواع موفقیت و شکست را تجربه کرده‌اند ولی امریکایی‌ها در برخورد با محله‌های شهرهای خود به شدت ضعیف عمل کرده‌اند، و فهرست بلن‌دبالای شکست‌ها در کمربند خاکستری شهرها (کمربندی از محله‌های در حال انحطاط و نابودی با انبوهی از مسائلی همچون اعتیاد، جرم و آسیب‌های اجتماعی) از یک سو و شکست در حفظ فضاهای سبز بازسازی شده از دیگر سو گواه آن است.

جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد در حال ادغام کامل مسائل جدیدی را با ابعاد خیره‌کننده پدید آورده است که در واقع محصول سرمایه‌داری قمارخانه‌ای و الزامات آن است. از جمله پایان دادن به دولت رفاه؛ خصوصی‌سازی هر آنچه ممکن است؛ کوچک‌سازی

دولت و در نتیجه پایان دادن به برنامه‌های اجتماعی، فرهنگی و امدادی؛ برداشتن موانع به هر راه و روشی از سر راه حرکت سرمایه و پرشتاب ساختن این حرکت؛ حذف یارانه‌ها و لذا گسترش فقر آن هم در شرایط فرار سرمایه‌ها و به دنبال آن رشد افسارگسیخته بیکاری، جرم، جنایت، خودتخریبی و آسیب‌های اجتماعی؛ زیاده‌خواهی و تمایل به تبدیل شدن به ماشین شبانه‌روزی مصرف؛ و حذف سرپناه‌های ارزان شهرداری، مسکن اجتماعی، خانه‌های سازمانی و واگذاری‌های گسترده حمایتی و دامن زدن به خیابان‌های گسترده. ولی نباید فراموش کرد که برخی پویش‌های شهری منجر به شرایط ناپه‌نجار، قبل از جهانی‌سازی از بالا و گاه مدت‌های مدید پیش از آن پدید آمده است. برای مثال، حرکت مردم در قالب الگوی خانواده مورد پذیرش (زن، شوهر، دو فرزند، دو اتومبیل، خانه در حومه و محل کار در مرکز شهر) و انتقال حتی خرده‌فروشی کالا و مشاغل به حومه‌ها معضلات شهر و محله‌های قدیمی شهری را به شدت تشدید کرد. پدیده‌ای که به رشد پراکنده<sup>۱</sup> منجر شد. بسیاری قبل از جهانی‌سازی از بالا، این پویش شهری را عامل زوال زندگی سرزنده و شاداب محله‌ای در شهرهای بزرگ، به‌ویژه در محله‌های قومی موفق، معرفی کرده‌اند.

رشد پراکنده در کنار دیگر دگرگونی‌های شهرها امکانات اجتماعی، پیوندهای مردمی، جنبش‌های شهری و اثرگذاری محله‌ها را از میان بردند یا به شدت کاهش دادند. شبکه‌های روابط محله‌ای و کاری و دوستی از هم پاشیدند و با شکل‌گیری محله‌های ثروتمندنشین کاملاً بسته و حفاظت شده<sup>۲</sup>، قطبی شدن شهرها پی‌ریزی شد که با قطبی شدن جهانی‌سازی از بالا، یعنی اقلیت کوچکی با ثروت‌های بادآورده و غیرسالم افسانه‌ای در مقابل اکثریتی خواهان مصرف به مراتب بیشتر ولی در مرز فلاکت یا در دل فقر مزمن، شرایط ده‌ها بار بدتری را شکل دادند. این معضلات با جدایی نژادی و جدایی‌گزینی طبقاتی درآمیختند و دوچهره شدن شهرها را در شکل جدیدی بازتولید کردند. نژادپرستی، همراه با الگوهای کاربری زمین کنار گذارنده و به حساب نیاور، به تقسیم‌بندی محله‌ها ابعاد

1- sprawl

2- gated communities

منفی گوناگون بخشیدند. برای مثال، در انگلستان، متغیرهای یاد شده به چهار خصیصه جان دادند: ۱. متروک شدن خانه‌های به هم چسبیده ردیفی معمولاً دو طبقه متعلق به لایه‌های بالای طبقه پایین و لایه‌های پایین طبقه متوسط و نیز باغشهرها و در مقابل شکل‌گیری حومه‌های بی‌برنامه و عملاً خودرو که تنها با کاربری زمین شکل خاص یافتند؛ ۲. اتخاذ روش‌های پاکسازی بزرگ مقیاس به جای بازسازی‌های تدریجی از طریق تولید ثروت؛ ۳. ساخت پروژه‌های مسکن فقرا به شکل انبوه و متمرکز که با خوردن انگ فقرنشین به آن‌ها، هرگز نتوانستند به اجتماعات عادی بدل شوند؛ ۴. دگرگونی اندازه و ترکیب خانوارها و نابودی الگوی حومه‌نشینی. نتیجه فوری این چهار ویژگی، شروع تدریجی انحطاط کالبدی و سپس اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود که با سرمایه‌داری قمارخانه‌ای ده‌چندان گردید و به فروپاشی برخی محله‌ها و حتی شهرها (مثل دیترویت) منتهی شد.

در چنین شرایطی، تجربه‌های برنامه‌ریزی شهری و محله‌ای متداول همچون نوسازی شهری، بازسازی، محله یا کامیونیتی‌سازی، توسعه شهری و بازتوسعه شهری راهکارهایی کارآمد و مناسب نبود. بر این بنیاد، همان گونه که مطرح شد، در انگلستان بازآفرینی شهری و در امریکا باززنده‌سازی شهری برای حل معضلات شهرهای ثروتمند صنعتی و فوق صنعتی (نظیر دره سلیکون) که با ورشکستگی و تعطیلی کارخانه‌ها و مؤسسات مالی و تجاری گوناگون دچار انقطاع بافتی - کالبدی (نمونه برجسته آن کلیولند و آکرون در اوهایو) نیز شده بودند، نقل محافل گردید و به راه افتاد. در کنار معضلات یاد شده، ابعاد جدیدی نیز مطرح بود که مفهوم بازآفرینی چترگونه می‌بایست آن‌ها را نیز دربرمی‌گرفت زیرا خاموشی چراغ کسب و کار، فرار ثروت، و بیکاری مزمن شده، همراه با فقری هرگز تجربه نشده، سرمایه اجتماعی را کاهش داده و حس تعلق به مکان را به شدت فرو کاسته و بی‌هویتی فضایی را در ابعادی باورنکردنی مشهود ساخته بود. در پرتو چنان تصویری، بازآفرینی می‌باید فرسنگ‌ها از کالبد صرف فاصله می‌گرفت.

## محورهای بازآفرینی شهری و محله‌ای

دیگر بار با تعریفی از بازآفرینی شهری، بحث حاضر را پی می‌گیریم. پیتر رابرتز معتقد است: «بازآفرینی شهری چشم‌انداز و کنشی ترکیبی و فراگیر است که همچون قطعنامه‌ای برای مشکلات شهری عمل می‌کند و در جست‌وجوی خلق بهبودی پایدار برای شرایط اقتصادی، کالبدی، اجتماعی و زیست‌محیطی محدوده‌ای است که به دگرگونی محکوم است و از آن گریزی نیست» (Rob- erts 2000:17). چنانچه از سر بصیرتی عمل‌گرایانه به تعریف بالا نظری افکنده شود، نیک مشخص می‌گردد که تمامی کاستی‌های انواع دیدمان‌ها (پارادایم‌ها) و راهبردهای برنامه‌ریزی شهری، حداقل از پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، تا تولد و بالیدن دوران فرا امروزی‌نه (پست مدرن) و برآمدن سرمایه‌داری قمارخانه‌ای از طریق جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد متشکل یکپارچه و در حال ادغام کامل، در تعریف بالا مورد توجه قرار گرفته است و تنها کافی است به اداره کردن خردمندانه دخیلان شهری (به غلط حکمرانی، حکمروایی شهری) نیز اشاره شود تا تمامی مفاهیم لازم در زمان اکنون و برای اکنونیان در کنار هم ردیف شوند و به امید عمل کردن مشارکت‌بنیاد و مشارکت‌محور به انتظار نشینند.

رابرتز در ادامه تعریف خود، چند اصل مهم بازآفرینی شهری را برمی‌شمارد. به زعم او بازآفرینی شهری باید: ۱. به تجزیه و تحلیل شرایط متن مورد نظر یا شرایط محلی اقدام کند و بر نتایج مستند آن استوار باشد و بدان وفادار بماند؛ ۲. دگرگونی هماهنگ و هم‌زمان جسم (کالبد)، اقتصاد، وجوه و اجزای اجتماعی متن مورد توجه، شرایط محیط زیستی، و فرهنگ با تأکید بر تعلق به مکان و هویت فضایی - مکانی را هدف گیرد و نشانه رود و در همه حال به پایداری بیندیشد و در جهت پایداری‌سازی بکوشد؛ ۳. تولید و عملی‌سازی راهبردی ترکیبی، فراگیر، متعادل و مثبت را از یاد نبرد؛ ۴. در تمامی فرایندها، عملیات اجرایی، نظارت و ارزیابی با اهداف توسعه پایدار هماهنگ باشد و فقرزدایی و عدالت اجتماعی را با توسعه و ملاحظات زیست‌محیطی درهم آمیزد و توسعه را نیز فراگیر بنگرد؛ ۵. به تشخیص اهداف عملیاتی<sup>۱</sup> برآمده از راهبرد، آن

1- objectives

هم اهدافی روشن، با معنا و قابل کمی کردن و اندازه‌گیری، دست‌گشاید؛ ۶. استفاده بهینه از تمامی منابع بالفعل و بالقوه را در تمامی زمینه‌ها و در تمامی لحظات مد نظر قرار دهد. ۷. مشارکت دخیلان بدون کنار گذاردن حتی یک نفر یا یک سازمان و نهاد را رواج دهد و عملی سازد و اداره کردن فرایندها از تجسم و به تصویر کشیدن اولیه تا نظارت و بازبینی را به مردم بسپارد؛ ۸. راهبردها را در بازه‌های زمانی مشخص بررسی و پیشرفت کار را دقیق و روشن اندازه‌گیری کند تا دگرگونی به‌موقع متغیرها و تحریک نیروهای درونی و بیرونی ممکن گردد و کاستی‌ها به‌هنگام چاره‌اندیشی شود؛ ۹. فروتنانه بپذیرد که تمامی طرح‌ها، برنامه‌ها، وظایف و فعالیت‌ها یا کنش‌ها همگام با دگرگونی شرایط مورد بازبینی قرار گیرند و دگرگون شوند؛ و ۱۰. بپذیرد که عناصر و اجزای راهبرد دارای پیشرفت هم‌زمان نیستند و به مراقبتی دائمی و نظارتی پیگیرانه نیاز دارند.

آنچه تا بدین مرحله آورده شده تاحدودی کلیات بازآفرینی شهری و محله‌ای را روشن می‌سازد و مشخص می‌کند که دگرگونی ساحت شهری، صرف نظر از آن که تحت لوای کدام مفهوم از مفاهیم رخ داده باشد که برای دگرگونی شهری و محله‌ای به کار می‌رود، فرایندی است سخت پیچیده و چنانچه انسانی با شعور متوسط پنجره‌اتاق خود را بگشاید و به قول معروف سرسری به بیرون و بر ساحت شهری دامن گسترده در فراروی خویش نظری افکند، حتی بدون دانش یا تخصصی شهرمحور درمی‌یابد که فرایند یاد شده مملو از کثافت‌کاری، رانت‌جویی و رانت‌خواری، فساد و زد و بند بوده است. این امر در جهان سوم از روشنی آفتاب تابان روشن‌تر است. این فرایند پراگتشناس، هویت‌شکن و ضد تاریخ، ضد انسان و ضد پیشرفت «سر باز ایستادن» نیز ندارد و چرخه معیوب آن هر دم فربه‌تر می‌شود. در عین حال تردیدی نیست که به هر حال و با وجود چنان ساحت شهری و تنزل دائمی کیفیت و انحطاط پیش‌رونده، باید دست به کاری زد و از دگرگون‌سازی شهری گریزی نیست. بازآفرینی یا باززنده‌سازی شهری با درک توصیف بالا وضع و رایج شده است تا بر بنیاد امید شرافت‌مندانه‌ای آگاه به شهر و زندگی شهری، چرخه معیوب یاد شده را اگر از کار نیندازد، حداقل کندتر سازد. ولی مانند هر مفهوم دیگری در مقابل امید یاد شده به تدریج با سوگیری و تورش‌های گوناگون همراه شده است. کسانی که از بد روزگار

در ایران کم نیستند، استادان اخذ مفاهیم مهم و آگاهانه از درون تهی و بی‌معنا ساختن و به ضد خود بدل کردن آن‌ها، تمایل بس جدی دارند تا آن را تحریف کنند و کاملاً از رسالت خود بازدارند و به ابزاری در خدمت سرمایه‌داری قمارخانه‌ای، آن هم از طریق فرایند جهانی‌سازی از بالا، بدل کنند. سود عده‌ای در این تحریف و از درون تهی ساختن نهفته است.

از این روی باید بهوش بود که امروزه بازآفرینی شهری و محله‌ای نیز شمشیری دودم است؛ یک دم سازنده، ضد کنار گذاشتن، راندن، محروم ساختن و به حساب نیاوردن و مایل به دگرگونی مثبت مردمی، و دم دیگر نابودسازنده، محرومیت‌آفرین و بیرون‌راننده. به‌ویژه در شرایطی که بازآفرینی با واژه‌ای که سخت مضحک ترجمه شده یعنی اعیانی‌سازی در هم آمیخته و به ضد اهداف اولیه خود تبدیل شده است. زیرا اعیانی‌سازی که در واقع و در ابتدا چیزی جز دگرگون کردن ساحت فیزیکی شهرهای از توسعه بازمانده و به انحطاط دچار شده آن هم بر پایه پسند و ذائقه طبقه متوسط و جز راه‌کاری برای ایجاد رونق در مراکز شهرهای جهان پیشرفته نبوده است، با افزایش قیمت‌ها، نه تنها جایی برای محرومان در نظر نگرفته بلکه به بیرون رانده شدن لایه‌هایی از طبقه متوسط مثل آموزگاران، هنرمندان و پرستاران منجر شده است. بر این اساس، در موارد بسیاری، بازآفرینی شهری و به‌ویژه محله‌ای صحنه بحث و جدلی نادلکش شده و مناقشه‌برانگیز گشته است. بدین دلیل پرسش‌هایی که از آغاز بازآفرینی شهری و محله‌ای مطرح شده بودند دوباره سر برآورده‌اند و پاسخی نو می‌طلبند. بازآفرینی می‌تواند موفق و ناموفق باشد. بازآفرینی موفق چگونه رخ می‌دهد؟ ایده‌آل‌های عملی آن کدام‌اند؟ مداخله شهری چگونه باید رخ دهد و به فرجامی نیکو رسد؟ چه چیزها و فرایندهایی باید دنبال شوند؟ چگونه باید فرایند بازآفرینی را کنترل کرد و سازمان داد؟

با طرح چنین پرسش‌هایی، بازبینی مفهوم بازآفرینی در دستور قرار گرفته است، به نحوی که منابع جدیدتر از بازآفرینی موفق یاد می‌کنند. یکی از آخرین بحث‌ها در میزگرد چند ماه پیش روزنامه گاردین انگلستان مطرح شده که خلاصه‌ای از آن در زیر می‌آید. جالب آن که شایبیت میزگرد یاد شده آن است که برای کدام طرح‌های بازآفرینی شهری احتمال موفقیت وجود دارد، زیرا باور عمومی آن است که بازآفرینی وقت‌گیر است و آن هم وقتی قابل توجه. اما در پاسخ بدین انتقاد می‌توان گفت

که سرعت یکی از عوامل نابودی بسیاری از شهرها به‌ویژه شهرهای جهان سوم با اجرای طرح‌های توسعه شهری از بالا به پایین و متخصص محور بوده است. از این روی، اولین گام آن است که چشم‌اندازی روشن و مشخص برای بازآفرینی تدوین شود. سپس براساس چشم‌انداز تدوینی که باید محرومان و رانده‌شدگان را مورد توجهی ویژه قرار دهد، خطوط کلی کار مشخص و به ساده‌ترین شکل تعریف شود. ثبات مدیریتی، که البته در چارچوب شرایط انگلستان و انتخابات بر پایه احزاب از آن به عنوان ثبات سیاسی یاد شده است، موضوع مهم بعدی است. خوانندگان گرانقدر ایرانی کاملاً با عدم ثبات باورنکردنی مدیریت‌های شهری آشنا نیستند. البته شرایط تهران در دوازده سال گذشته استثنایی نادر بوده که به سر برآوردن صدها آسمان‌خراش منجر شده است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها بر روی گسل شمال تهران و سایر گسل‌های موردی شهر و بی‌کیفیت و خطرآفرین ساخته شده‌اند (نک. هشدارهای معدودی از اعضای شورای شهر تهران مندرج در جراید خرداد و تیر ۱۳۹۶).

موضوع بسیار مهم دیگری که با عنوان town hall در این میزگرد مورد تأکید قرار گرفته به مردم‌سالاری منطقه‌ای شهری اشاره دارد<sup>۱</sup> در گردهمایی گاردین، در کنار ثبات مدیریتی (سیاسی)، از مردم‌سالاری منطقه‌ای (بخشی از شهرستان) که

۱- مفهوم یاد شده در بردارندهٔ واقعیتی ارزشمند است. گرچه معنی آن در ترجمه لغوی سالن یا تالار شهر است، در پس این ترجمه داستانی درازدامن و روح‌بخش وجود دارد. اجازه دهید از الکسی توکویل (Alexis de Tocqueville) اندیشمند برجسته و اثرگذار یاد شود. نگارنده در کلاس‌های درس خود همواره تأکید می‌کند که تقلید کورانه و رونویسی برنامه درسی رشته‌های علوم انسانی به‌ویژه جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی و علوم سیاسی مانع از توجه به شرایط ایران در انتخاب متفکران مورد تأکید می‌شود. تأکید بر مارکس، ماکس وبر، امیل دورکیم و ... ضروری است، اما در شرایط ایران اشاره‌ای به توکویل نمی‌شود. آرای توکویل و به‌ویژه کتاب ارزشمند او با عنوان مردم‌سالاری در آمریکا در شرایط ایران عزیز که صد سال است درگیر گذاری سخت دردناک است که متأسفانه به نتیجه‌ای ملموس نیز منتهی نشده، بسیار درس‌آموز است. او که برای مطالعه نظام زندان ایالات متحده بدان کشور سفر کرده بود، سخت فریفتهٔ نهادی شد که بدان مردم‌سالاری بخشی از شهرستان (به وسعت شش مایل مربع) گویند. مهم‌تر آنکه مکان شکل‌گیری تحولات مردم‌سالاری بخشی از شهرستان (township) تالار شهر است. شهروندان با برنامه‌های مشخص و چشم‌انداز و اهداف اندیشیده در تالار شهر گرد می‌آیند و مبادرت به نقد و بحث و بررسی و تصمیم‌گیری می‌کنند. علاوه بر این نوع گردهم‌آیی‌ها، افراد منتخب مردم باید در تالار حاضر شوند و پاسخگوی مردم و نهادهای شهری باشند. توکویل با تأسف از شکل‌گیری مردم‌سالاری در اروپای غربی به‌ویژه فرانسه در متن انقلابی خونین یاد می‌کند. برعکس در ایالات متحده، مردم‌سالاری بر بستر گفت‌وگو، اقناع، اجماع، تصمیم‌گیری در تالار شهر و سپس اجرا و نظارت با حضور مردم از هر گروه، قشر و طبقه‌ای شکل گرفته و بالیده است.

قرین با آگاهی بسیار، مردم‌دوستی و دلبستگی به پیشرفت و نوآفرینی است یاد شده و موفقیت بازآفرینی معلول این دو عامل مهم در کنار عوامل دیگر دانسته شده است. زیرا گردآمدگان تالار شهر باتجربه، سرد و گرم چشیده، معرف واقعی مردم و لایه‌ها و بخش‌های درونی اجتماع، با جهت‌گیری مشخص و پیگیر و دلسوز بوده‌اند. آنان در مورد فضاها و ساختمان‌های رها شده و مهم‌تر از آن مکان‌های بین ساختمان‌ها، که در واقع فضاها می‌شاع شهروندی‌اند، بصیرتی مثال‌زدنی داشته‌اند و نیک می‌دانسته‌اند که باید با آن‌ها چه کنند. از تأکید پیش‌گفته یکی دیگر از بحث‌های کلیدی بازآفرینی مطرح می‌شود که بازم برای شرایط ایران سخت درس‌آموز است. شرکت‌کنندگان میزگرد گاردین اعتراف می‌کنند که در مورد عرصه همگانی و کیفیت و انواع استفاده بهینه از آن به میزان کافی نیندیشیده و ارزش فضای همگانی را کاملاً درک نکرده‌اند. حال باید پرسید وقتی در کشوری با سابقه طولانی وجود و استفاده مردم از عرصه عمومی یا همگانی از عدم توجه و تفکر کافی به این عرصه یاد می‌شود، تکلیف کشورهایی که حتی در شرایط امروزین هنوز در آن‌ها نشانی از فضای همگانی - عمومی نیست یا حضوری کم‌توش و توان و نحیف دارد چیست؟ متأسفانه در ایران این تصور رایج است که کوی و برزن و بازار که مردم در آن تردد و خرید می‌کنند و گاه همان جا در قهوه‌خانه یا رستورانی به صرف غذا و گفت‌وگوهای محفلی و موردی می‌پردازند عرصه عمومی یا همگانی است. این برداشت در نگاه اول با مفهوم عرصه عمومی یا همگانی همخوان است زیرا تعاریف مؤید شباهت‌های بسیاری است. در تعریف عرصه عمومی سه بعد برجسته می‌شود: جغرافیایی، شناختی و اجتماعی. با توصیف بیشتر این سه بعد، مفاهیم دیگری به عنوان ویژگی‌های عرصه همگانی از راه می‌رسند. مفاهیمی همچون حس کامیونیتی که حداقل تاکنون در ایران حتی قادر به یافتن معادلی قابل قبول برای آن نبوده‌ایم و نگارنده همواره با تأکید بر تسامح، آن را معادل محله به‌کار برده است. اما مشکل هنگامی جدی‌تر می‌شود که می‌بینیم ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی مثبت محله در حال محو کامل است.

مفهوم بعدی حس مالکیت است. اکثر منابع تأکید

می‌کنند که یکی از ویژگی‌های پایدار عرصه عمومی که نخست در سومر و بعدها در یونان و رم عصر عتیق یا کلاسیک شکل گرفته است محدودیت دخل و تصرف مستقیم قدرت رسمی در عرصه همگانی است. این امر سبب شد که حتی به رغم حاکمیت فراگیر کلیسیا در قرون وسطا، برخی از شهرهای گُل و شارلمانی و به تبع آن شوراهای آن شهرها دنیوی باقی بمانند (پیران ۱۳۸۵). ویژگی دیگر کنش و واکنش بیگانگان با هم در عرصه عمومی است، حشر و نشری برکنار از لایه‌بندی‌های قومی، طبقاتی و بلکه فرهنگی و مبتنی بر سبک زندگی که به خلق سرمایه اجتماعی پل‌زننده بین گروه‌های اجتماعی و نهادها و سازمان‌های گوناگون دارای شبکه‌های باز و فراگیر منجر می‌گردد، در مقابل سرمایه‌های اجتماعی خاص یا خون و تبار و قوم و قبیله محور که دارای شبکه‌های بسته و محدودند و اعتماد و پیوندی را پدید می‌آورند که به زبان افراد خارج از دایره خودی‌ها عمل می‌کند. این نوع سرمایه اجتماعی، که امروزه به زبان سرمایه اجتماعی عام تلقی می‌شود و عرصه عمومی و همگانی را در حالت جنینی نگاه می‌دارد، در محله‌های قدیم ایران قدرتی چشمگیر داشت و تبدیل محله به کامیونیتی عضو محور را منتفی می‌کرد. اما مهم‌ترین مسئله رابطه حکومت محلی (شوراهای مکان محور) و عرصه عمومی است که به شاهبیت مسئله ختم می‌شود. در منابع و متون غربی، از شهروند بودن و حقوق و وظایف شهروندی سخنی به میان نمی‌آید زیرا وجود آن امری بدیهی است. لیکن فقدان شهروندی در سایر کشورها که خود عامل فقدان یا ضعف حکومت محلی و نهادهای مدنی است موضوع را به کلی متفاوت می‌سازد. نتیجه آن که در ایران بازآفرینی شهری و محله‌ای در شرایطی کاملاً متفاوت مطرح می‌شود. فقط کافی است تأکید شود که بازآفرینی شهری دو موضوع یاد شده را پیش شرط موفقیت بازآفرینی معرفی می‌کند. همچنین باید از تأکید منابع و متون بر شنیدن و حساب کردن صدای مردم یاد کرد که گام نخست برای ورود ساکنان یا دخیلان اولین در تمامی مراحل برنامه‌ریزی بازآفرینی شهری و محله‌ای از شکل‌گیری اندیشه نخستین تا اجرا، نظارت و بازبینی پروژه‌هاست.

مدل محله‌گرایی<sup>۱</sup> لیسبون در پرتغال اکنون یکی از برجسته‌ترین و موفق‌ترین نمونه‌های بازآفرینی شهری و محله‌ای به‌شمار می‌رود. مرکز محدوده‌ای که محله تلقی می‌شود، مکان بلافضل کلیسایی است که Parish خوانده می‌شود. این واحد مکانی - مذهبی واحد سرزمینی کلیسایی است که خود بخشی از واحد مکانی - اداری دیگری<sup>۲</sup> است. این واحد مکانی - مذهبی، که در واقع واحدی برای راهنمایی روحانی و اخلاقی افراد ساکن در این محدوده جغرافیایی است، در عین حال واحدی حقوقی نیز به‌شمار می‌رود. جالب آن که مفهوم یاد شده تنها واحد مکانی یا سرزمینی نیست زیرا واحد اجتماعی (کامیونیتی) به‌شمار می‌رود و متشکل از افرادی است که عضو کلیسای همان محدوده‌اند. پس برای بازآفرینی شهری و محله‌ای لیسبون مرکزیتی مکانی، اجتماعی، اداری و مذهبی انتخاب شده است. چنین ترکیب هوشمندانه‌ای متضمن مشارکت افرادی است بدون رابطه قوی خانوادگی، یعنی روابط متکی بر سرمایه اجتماعی پیوندی یا خونی، تباری، خانواری، قبیله‌ای و ایلی. این اعضا به دلیل عضویت در محدوده کلیسایی از قبل با یکدیگر آشنایی نسبتاً خوبی دارند و به شکل روزمره در کنش و واکنش با یکدیگرند. بازآفرینی در قالب محله‌گرایی در پایتخت پرتغال رابطه این مفهوم و سیر قهقراپی شهرها بر اثر حاکمیت سرمایه‌داری قمارخانه‌ای از طریق جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد متشکل در حال ادغام کامل و تلاش برای احیای شرایط شهرها و باززنده‌سازی آن‌ها را به بهترین وجه نشان می‌دهد. در عین حال تأکید است بر ادعای نگارنده که مفهوم بازآفرینی چندان موضوعیتی در مورد شهرهای ایران ندارد و بهتر است از نوآفرینی شهری استفاده کرد. همان گونه که عنوان شد، مفهوم بازآفرینی تنها به دلیل تأکید بر زنده ساختن ویژگی‌های مثبت محله در گذشته ایران، برای محله‌ها توجیه‌شدنی است.

برای درک ضرورت محله‌گرایی لیسبونی باید دانست که کمی پیش از سال ۲۰۰۸ بحران جهانی اقتصادی به شدت گریبان پرتغال و به‌ویژه بزرگ‌ترین شهر آن یعنی لیسبون را گرفت. این بحران که محصول همیشگی و زاده منطق

1- localism  
2- diocese

درونی سرمایه‌داری و هر لحظه به رنگی و به شکلی است، این بار در قامت بحران ژرف مالی سر برآورد و با رساترین فریادها خوش‌خیالی ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری را درهم کوفت و بدانان فهماند که در سرمایه‌داری قمارخانه‌ای نیز تنها از این ستون بدان ستون فرج است و راه‌حل پایداری وجود ندارد. کاهش چشمگیر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، که در طلب سود بیشتر و سریع‌تر نسبت به اروپای غربی به سوی چین، هند و کمی بعدتر ویتنام و برخی نقاط دیگر بار سفر بر بسته و رفته بود، خلئی ملموس در اروپای غربی و جنوبی به‌ویژه در کشورهای که وضع مالی بدتری داشتند (یونان، پرتغال، ایرلند و در درجه بعدی اسپانیا) برجای نهاد. کارخانه‌ها، مراکز فرآوری و بسته‌بندی، و انبارهای عظیم که قلب تپنده شهرهای اروپایی به شمار می‌رفتند یکی پس از دیگری به خانه‌های ارواح و شیاطین بدل شدند. لیسبون وضعیتی وخیم‌تر داشت. شهرداری‌ها هر روز باید با منابع کمتری، آن هم در شرایط افزایش هزینه‌ها، به کار ادامه می‌دادند و تقاضاهای طبقه پایین و لایه‌های پایین و متوسط که با تحریک طبقاتی منفی و شدید روبه‌رو بودند هر دم فزونی می‌گرفت.

مردم لیسبون در چنین شرایطی به ورز دادن و عمل آوردن بغضی به ژرفای تاریخ زور، زر، تزویر، ظلم و رنج جانکاه حاصل از آن‌ها مشغول بودند، بغضی که هر دم متراکم‌تر و پرحاشیه‌تر می‌گردید. بیکاری همچون بلایی آسمانی و ناگهانی گریبان محرومان را گرفته و کمتر خانواده‌ای بدون بیکار باقی مانده بود. شمار بیکاران با مدارک دانشگاهی آن چنان چشمگیر بود که هر دولتی را سرافکننده خاص و عام می‌ساخت. حمایت‌های رفاهی به‌ویژه حمایت‌های پیش‌بینی شده برای کم‌توانان، سالمندان، رهاسدگان، صدمه‌دیدگان و ... که بودجه‌شان همواره از اولین بودجه‌هایی بود که فقط با یک ضربدر از فهرست خارج می‌شد، به ناگهان رخ بر بستند و برای ابد رفتند، آن چنان که گویی هرگز وجود نداشتند. کاهش قدرت خرید و در نتیجه عمق‌یابی و گسترش بحران اقتصادی، جرم و جنایت، خودتخریبی و آسیب‌های اجتماعی، خیابان‌خوابی و روان‌پریشی و مانند آن لیسبون را

که پیش از این بحران پایتختی مرفه و شهری زنده با مردمی خون‌گرم و میهمان‌نواز بود و گردشگری خارجی در آن رونق چشم‌گیری داشت و همواره درگیر نو شدن جمعی، فضایی، هویتی و اقتصادی بود در عمق رکود و بی‌رمقی فرو برد.

بر بنیادی که گذرا به تصویر کشیده شد، انتخابات محلی برگزار گردید، آن هم انتخاباتی به راستی واقعی و از جمله موارد نادر شرافت‌مندی. ثمر این انتخابات بر سر کار آمدن برگزیدگانی آگاه، با برنامه و معتقد به مشارکت آحاد مردم و شکل‌گیری نهادی محلی با توان و مشروعیت تصمیم‌گیری و مشارکت در اجرای تصمیم‌ها بود. چارچوب عمل میدانی نیز بازآفرینی شهری و محله‌ای درهم‌تنیده و غیرقابل تفکیک تعیین گردید. بدین ترتیب، محلی‌گرایی به سبک و سیاق لیسبون متولد شد. اداره خردمندان دخیلان، یعنی همان گونه که تأکید شد، سپردن اداره امور به هر فرد، گروه، نهاد، سازمان، انجمن و تشکلی که به نحوی در سرنوشت حیطة‌ای (شهری، روستایی، محله‌ای، کارکردمحور، وظیفه‌مینا و ...) دخالت دارد و باید به حساب آید نیز بدان افزوده شد و مورد تأکید قرار گرفت. با این حساب از اولین قطعات پازل بازآفرینی رونمایی شد. قطعه اول پازل تأکید بر واحدی کوچک ولی قابل تکثیر و به هم پیوستن واحدها در قالب انواع شبکه است. دومین قطعه تأکید بر دیدمان (پاراادایم) اداره کردن در قرن بیست و یک است که خود در واکنش به تحولات ناشی از جهانی‌سازی از بالا در قالب سرمایه‌داری قمارخانه‌ای ناگزیر شده است. یکی از اصول حاکم بر اجرای جهانی‌سازی کوچک شدن دولت‌هاست که خلأهای ژرفی ایجاد می‌کند؛ در نتیجه، تقویت جامعه مدنی، مشارکت آحاد مردم و شکل‌دهی و تقویت نهادهای حکومت محلی پادزهر آثار منفی جهانی‌سازی از بالا از جمله خصوصی‌سازی گسترده شناخته شده و از جهاتی به جنبش‌های اجتماعی یا جهانی‌سازی از پایین مربوط و در آن قالب طرح گردیده است (نک. پیران ۱۳۹۶ الف). سومین قطعه پازل، که معمولاً از دو قطعه پیشین ناشی و گریزناپذیر می‌گردد، مشارکت فعال و کامل شهروندان در گردش روزمره امور و کنش معنادار آنان در برنامه‌ریزی و اجراست



که پارادایم برنامه‌ریزی مشارکت‌مبنا و مشارکت‌محور نتیجه آن است.

الگوی محلی‌گرایی لیسبون واکنشی مستقیم به بحران شدید اقتصادی و ضرورت اجرای برنامه‌های ریاضتی در کل جهان به‌ویژه اروپای شمالی و غربی و به‌طور خاص کشور پرتغال بود. در کنار محلی‌گرایی لیسبونی که بازآفرینی محله‌ای و از طریق آن بازآفرینی شهری را الزامی ساخت، اصلاحات اداری گسترده نیز مطرح شد و به اجرا درآمد. یکی از وجوه این اصلاحات مدرن‌سازی شهرنویز اداری کردن خردمندانۀ دخیلان بود که به سرعت به اجرا درآمد و بالید. نتیجه فوری و ملموس این اقدام، که در واقع پیش‌نیاز بازآفرینی به شمار می‌آید، هم‌افزایی چشمگیر فرایندها، عملیات اجرایی، سازمان‌دهی و اداره کردن است. بازآفرینی شهری و محله‌ای موفق نیازمند خط‌مشی‌ها و سیاست‌های نوآورانه است، و محلی‌گرایی لیسبونی خود مادر و قالب کلی چنین نوآوری‌هایی است. با مشخص شدن اصلاحات، گام بعدی تدوین سیاست‌ها، تعریف دقیق مسیر میان مدت و بلند مدت شهر لیسبون و اهداف بازآفرینی شهری در بازه‌های زمانی مشخص شده بود. سیاستمداران پیشرو و تدوین‌کنندگان خط‌مشی‌ها، بر پایه باوری ژرف و در عین حال واقع‌گرا و عملی، دستورالعمل دگرگونی اصلاح‌گرایانه‌ای را به اجرا گذارند که از سوی، درمان آثار منفی برنامه ریاضتی مبارزه با بحران اقتصادی را دربرداشت و از دیگر سو، بنیادی را پی افکند که از بهبود نهایی اقتصاد ملی و شهری، بازآفرینی را نیز به بهترین وجه عملی می‌ساخت. طرح جامع و راهبردی جدید شهر لیسبون دیالکتیک برنامه‌ریزی از بالا به پایین و از پایین به بالا را مطرح ساخت که در سپتامبر ۲۰۱۲ عمل به آن آغاز گردید. در طرح جامع راهبردی، کارپایه یا چارچوب توسعه فضایی از بالا به پایین برای عرضه و تکامل نسل جدیدی از خط‌مشی‌ها و طرح‌های نوآورانه، و نیز اجزای سه‌گانه برنامه‌ریزی و اجرا از پایین به بالا ارائه شد. این اجزا عبارت‌اند از:

۱. بودجه‌نویسی و اختصاص بودجه مشارکت‌مبنا و مشارکت‌محور. با این نوع بودجه‌بندی، نظامی پدید آمد که واحد مکانی - مذهبی - اجتماعی با

مرکزیت کلیسای محله، نهادهای جامعه مدنی از جمله سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد) و ساکنان محدوده تعریف شده در تصمیم‌گیری غیرمتمرکز، کسب بودجه، و برنامه‌ریزی و اجرا مستقیماً دخالت کنند و سهیم باشند.

۲. ایجاد واحدی مکانی - مذهبی - اجتماعی که در زبان پرتغالی بدان فهره‌گوسپاس گویند. این واحد، شبکه‌ای محلی پدید آورد که لایه بالاتر اداره کردن از پایین به بالا را واقعیت بخشید.

۳. تدوین دیدگاه راهبردی یکپارچه‌ساز. بازآفرینی محله‌ای، از طریق این راهبرد و با هدایت واحد مکانی - مذهبی - اجتماعی، منابع را با تأکید بر بخش تاریخی لیسبون به سوی محله‌ها و مناطق محروم و فقیرنشین سوق داد. لیکن از عملی کردن هر آنچه در پس مفهوم اعیانی‌سازی نهفته است دوری کرد تا موجب رانده شدن خانواده‌هایی به دلیل گرانی حاصل از بهبود شرایط کالبدی نگردد. شعار محلی‌گرایی لیسبونی «شهری برای آینده، شهری برای مردمانش» است.

## جمع‌بندی عناصر و اجزای بازآفرینی شهری و محله‌ای

در توضیحات پیشین تقدیم شده به خوانندگان عزیز، از عناصر و اجزای گوناگون بازآفرینی شهری و محله‌ای به گونه‌ای که در منابع و متون بازآفرینی منعکس شده است یاد شد و با اشاره به موارد بسیار مهمی همچون نقد دیدگاه‌های صرفاً کالبد یا جسم شهرنگر و صرفاً متخصص‌نگر (بدون نادیده گرفتن اهمیت بنیادی متخصص به‌ویژه در عصر یا زمان دانش‌محوری و دانش‌بنیادی)، تأکید شد که بازآفرینی شهری و محله‌ای بنا به ماهیت و هدف خود:

- کل‌نگر است؛
- پایداری‌محور است؛
- در کنار جسم، به جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و محیط زیستی کاملاً متعهد و دربرگیرنده آن‌هاست. در عین حال هویت فضایی - مکانی و حس تعلق به مکان را در نظر دارد و برای ارتقای آن‌ها می‌کوشد؛
- بر محور مشارکت فعال پیش می‌رود و از مشارکت

ظاهری و هر نوع دغلکاری به نام مشارکت پرهیز می‌کند؛

- منعطف است؛

- به کیفیت عرصه همگانی علاقه‌مند است و ارتقای آن را در دستور کار دارد؛

- صدای مردم را می‌شنود و شنیدن آن را تسهیل می‌کند؛

- در عین عقلانی و برنامه‌محور بودن، از نقدهای کوبنده بر عقلانی بودن صرف آگاه است و بدان‌ها باور دارد؛

- کار را با جهت‌یابی‌های مطالعه و بررسی شده آغاز می‌کند و لذا کمتر غافلگیر می‌شود؛

- با توانمند دانستن تمامی انسان‌ها، تسهیل‌گر کشف توانمندی‌ها و بروز عینی آن‌هاست؛

- تقویت اقتدار مردم به‌ویژه گروه‌های هدف را پیش‌شرطی مهم می‌داند و از آن استقبال می‌کند و در جهت ارتقای آن می‌کوشد؛

- تنوع کاربری و گوناگونی کنش‌ها و فعالیت‌ها را ضروری می‌داند؛

- نیک باور دارد که پروژه‌ها و برنامه‌های شهروندی نباید سیاسی شود و سیاسی شدن به معنای نابودی آن‌هاست زیرا شهروندان علایق سیاسی گوناگونی دارند و درگیر شدن با این مسائل مردم را از اجماع برنامه‌ای باز می‌دارد؛

- احساس مالکیت گروه‌های هدف نسبت به بازآفرینی شهری و محله‌ای را بسیار بااهمیت و کلید پایداری آنان تلقی می‌کند؛

- پروژه‌های کالبدی عظیم با سرمایه‌های دولتی یا بخش خصوصی را تنها به عنوان محرک بازآفرینی می‌نگرد؛

- اداره مردمی و خردمندان به دست دخیلان را پیش‌شرطی بدون جایگزین می‌داند؛

- احداث و نگهداری زیرساخت‌های شهری و محله‌ای را تعیین‌کننده به شمار می‌آورد؛

- فقرزدایی و اندیشیدن به محرومان را وظیفه‌ای سترگ به حساب می‌آورد؛

- بر عدالت فراگیر (فضایی - مکانی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی) به عنوان ارزش پای می‌فشارد؛

- زیباسازی شهری و محله‌ای را جزئی از بازآفرینی و وجود پروژه‌های فاخر زیباسازی را ارتقا دهنده حس تعلق به مکان در بین ساکنان می‌شمارد؛

- نوآوری را نیازی مبرم تلقی می‌کند؛

- آماده بودن و حفظ آمادگی در تمامی مراحل را گریزناپذیر می‌داند؛

- کنار گذاشتن، به حساب نیاموردن و بی‌اهمیت دانستن را یکی از انواع خشونت تعریف می‌کند و تمامی انواع خشونت را ضد انسانی، ضد جامعه و نابودکننده تمامی فعالیت‌ها برمی‌شمارد؛

- اصلاحات را امری فراگیر و دائمی می‌داند؛

- آموزش دائمی و پایدار را برای تمامی کنشگران دخیل در بازآفرینی، بدون توجه به نقش، جایگاه یا ویژگی‌های فردی، حیاتی می‌شمارد؛

- مراقبت دائمی در جهت اجتناب از سوگیری‌های ممکن و اثرگذاری منفی آن‌ها، سوگیری‌های ناشی از منیت انسان و خود را جانشین گروه‌های هدف ساختن، روش‌شناسی و فنون بازآفرینی را هدف تلقی کردن، مردم یا ساکنان شهر و محله را ناآگاه و ناتوان به حساب آوردن، فریفته شدن به توانمندی‌های تخصصی و ده‌ها مورد دیگر را مد نظر دارد.

## از دنیای مفهومی به جهان نظریه‌ها و روش‌شناسی میدان عمل

گرچه اشاره‌های مفهومی عرضه شده در این نوشته و مرتبط با بازآفرینی شهری و محله‌ای کامل نیست، از محدوده متعارف مقاله برای انتشار در نشریه از جمله هفت شهر بسی فراتر رفته است. اما خوانندگان عزیز و ارجمند حق دارند به طرح این پرسش مبادرت کنند که چرا از نظریه‌های مرتبط با بازآفرینی سخنی در میان نیست. اتفاقاً یکی از نقدهای مطرح شده در باب بازآفرینی شهری و محله‌ای عقب‌ماندگی در زمینه تولید، نقد و بازتولید نظریه‌های بازآفرینی شهری و محله‌ای است. با وجود طرح چندین عنوان برای معرفی نظریه‌هایی که از دهه ۱۹۸۰ پیشنهاد شده‌اند، هریک در رابطه با فرایند، پدیده

یا موضوع ویژه‌ای پدید آمده‌اند. در نتیجه، توان معناسازی و توصیف و تشریح محدودی دارند. برای مثال، اداره کردن کسب و کاری یا اداره کردن به شیوهٔ بخش خصوصی، رژیم شهری، یا بازآفرینی هدایت شده با مالکیت، همه از تجارب ویژه و موردی متن‌های آمریکای شمالی و اروپای غربی شکل گرفته و از این روی قابلیت تعمیم ندارند و مباحث گوناگونی با عنوان مدیریت‌گرایی<sup>۱</sup> و قابلیت حکومت و اداره کردن<sup>۲</sup> مورد بحث قرار گرفته است. فوکوئیان نو<sup>۳</sup> با ربط دادن دو مفهوم مدیریت‌گرایی و قابلیت یا توان حکومت و اداره کردن، مدعی شده‌اند که ساختارپذیری مجدد حکومت محلی محصول غلبهٔ لیبرالیسم نو به عنوان عقلانیت سیاسی مشخص و مجزایی است. با پذیرش این فرض آن‌گاه باید پرسید که بازآفرینی شهری و محله‌ای چگونه می‌تواند به محرومان و بی‌خانمانان خدمت‌رسانی کند و بازآفرینی شهری و محله‌ای که در چارچوب و با هدایت لیبرالیسم نو رخ می‌دهد آیا به بیرون راندن زحمتکشان و محرومان از محدوده‌های بازآفرینی شده منجر نمی‌شود. تردیدی نیست که لیبرالیسم نو در خدمت جهانی‌سازی از بالا یا تحقق الزامات سرمایه‌داری قمارخانه‌ای است. در این صورت، آیا بازآفرینی شهری و محله‌ای با ویژگی‌هایی که با عنوان بازآفرینی موفق مطرح شد و حامی پایداری و مخالف محروم‌سازی و راندن محرومان است به ضد خود بدل نشده یا نمی‌شود؟

پاسخ بدین پرسش کارچندان دشواری نیست زیرا منطق درونی سرمایه‌داری قمارخانه‌ای همان است که سرمایه‌داری را از تجاری به صنعتی و سپس به سرمایه‌داری انحصاری و امروز قمارخانه‌ای تبدیل کرده است و نمی‌تواند لحظه‌ای از آن غفلت کند. «زیرا منطق درونی سرمایه‌داری در سطح خرد به شدتی باورکردنی عقلانی و متکی بر دقیق‌ترین محاسبات در تمامی زمینه‌های ممکن و به کار بردن هر ابزاری است که معطوف به هدف باشد، یعنی انباشت دم‌افزون سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد و سرمایه‌بیشتر بدون انتها و تا بی‌نهایت از سویی، و از دیگر سو در سطح کلان فاقد فلسفهٔ حیات و پوچ و بی‌معناست. بدین دلیل

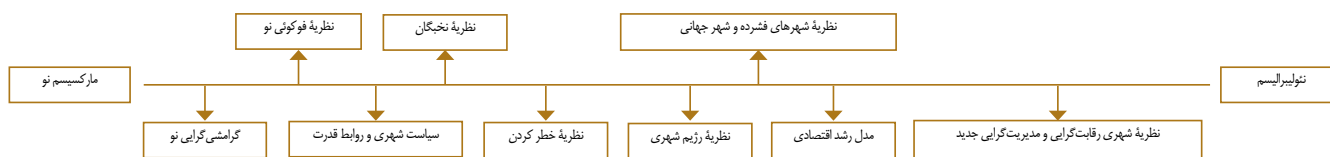
سرمایه‌داری در سطح خرد بر عقلانیت ابزاری<sup>۴</sup>، عقلانیت هر وسیله‌ای برای هدف خالی از ارزیابی و ارزش‌گذاری هنجار و ارزش‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی محور و مینا، تأکیدی بی‌چون و چرا می‌کند» (Piran 1977: 28). ولی در سطح کلان به منطقی‌سیزی یا منطقی‌شبیبه به اسطورهٔ دختران دانائید گرفتار است که نماد پوچی و فقدان منطق است. دختران دانائید همگی به استثنای یکی در شب زفاف شوهران خود را می‌کشند و به حکم خدایان تا ابد به کشیدن آب با سطلی بی‌ته یا به قولی مشبک محکوم‌اند. (نک. پیران ۱۳۸۴). انباشت دم‌افزون و بی‌پایان سرمایه هیچ تفاوتی از نظر ارزیابی منطقی با سطلی بی‌ته ندارد. البته سرمایه‌داری این امر غیرعقلانی را به گونه‌ای انجام می‌دهد که جز اقلیتی ناچیز، بقیه از نوع بردگی خلق شده از طریق مصرف بی‌پایان برای انباشت دائمی لذت می‌برند. زیاده‌خواهی و مصرف دو موتور محرکهٔ سرمایه‌داری برای انباشت هستند.

در نتیجه، به رغم سترونی در زمینهٔ تولید نظریه (سخن از غنی‌ترین حیطه با ده‌ها بُعد و هزاران مسئله یعنی شهر و زندگی شهری است که در حال هم‌پوشانی کامل با زندگی انسانی است) در بحث خاص بازآفرینی، در سطح کلی‌تر که به کارگیری نظریه‌ها در شهر مطرح می‌شود، می‌توان طیفی از نظریه‌ها را دید که در قالب کلی نظریه‌های شهر و شهرنشینی به مسئلهٔ خاص بازآفرینی می‌نگرند. این طیف دو قطب آشنا دارد که با تسامح و برای ساده کردن و لذا درک بهتر ارزیابی‌ها، گزاره‌های بنیادی، پیش‌فرض‌ها و فروض آن‌ها را قطب نئولیبرالیسم‌های محافظه‌کاری نو و قطب مارکسیسم نو خوانده‌اند. این دو مفهوم گرچه به نظریه‌های خاص اشاره دارند، هریک چنان شاخه‌هایی را دربرمی‌گیرند که جنبهٔ دیدمان یا پارادایم پیدا می‌کنند. همان گونه که گفته شد، در یک سوی طیف نئولیبرالیسم قرار دارد و در سوی دیگر مارکسیسم نو. حال باید دیدگاه‌های نظری بازآفرینی را بر روی طیفی قرار داد و گذرا دربارهٔ آن‌ها بحث کرد.

1- managerialism  
 2- governmentality  
 3- neo-Foucauldian

4- instrumental rationality

## نمودار ۲. طیف نظریه‌های شهر و شهرنشینی



مردم یا ساکنان باقی نمی‌گذارد. در مقابل، نظریه‌های نخبگان، رژیم شهری و ماشین رشد معتقدند که منافع گسترده بازآفرینی شهری معمولاً از آن‌جا حاصل می‌شود که افرادی انگشت‌شمار و قدرتمند (نخبگان) در ائتلافی با یکدیگر، آینده شهرها و به تبع آن آینده بازآفرینی را مشخص می‌کنند. از دیدگاه نظریه‌های مورد اشاره، نخبگان کسب و کار و سیاسی با ائتلاف خود دستورالعمل شهری را تدوین می‌کنند و به اجرا درمی‌آورند.

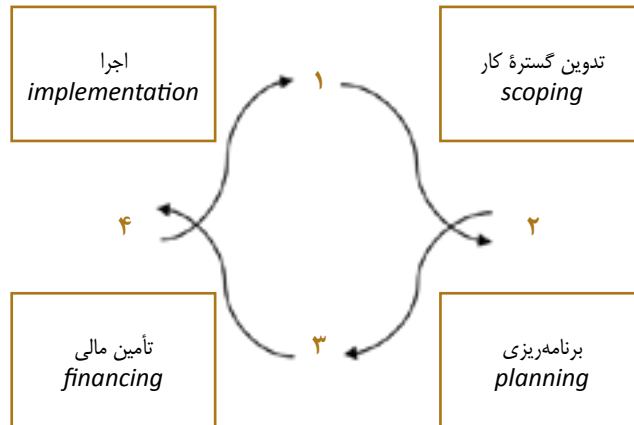
در مقابل این نظریه باید از نظریه جرم‌ستیزی شهری نیز یاد کرد که در وجه کلاسیک و امروزی آن، بر امنیت شهروندان و کاهش جرم شهری تأکید دارد و معتقد است که با کاهش جرم، شهرها برای جذب سرمایه رقابتی می‌شوند. در این نظریه، رشد جرم با کاهش توسعه شهری رابطه‌ای مشهود دارد. از تجربه نیویورک در زمان شهردار بودن رودی جولیان که زمان به‌سر آمدن اعتماد به دیدگاه نئولیبرالی است، معمولاً به عنوان نمونه‌ای موفق یاد می‌شود. سیاست تحمل صفر او در برابر جرم شهری به کاهش شدید جرم انجامید. نصب شبکه‌ای از دوربین‌ها در منهتن نیویورک، افزایش حضور و نظارت فیزیکی پلیس در کنار اقدامات باززنده‌سازی شهری به ظاهر موفق عمل کرد، ولی به خیابان‌خوابی انبوه نیز منجر شد.

اقداماتی که در چارچوب نظریه‌های نئولیبرال بازآفرینی شهری و محله‌ای در چهار دهه گذشته صورت گرفته است، گرچه به بهسازی فیزیکی و زیباسازی شهری در کنار گسترش چشمگیر مراکز گردشگری، ایجاد مجتمع‌های مصرف انبوه به‌ویژه مال‌سازی با تأکید بر کلان‌مال‌ها (مراکز متمرکز خرید در حومه و داخل شهرها، شبیه مرکز خرید پالادیوم و مجتمع ارگ در تهران و ده‌ها مال در دست ساخت که در ایران به صورت موردی و در عدم پیوند با بهسازی شهری شکل گرفته است)، بازسازی مرکز شهرها و ایجاد مراکز جدید شهری منجر شده است، به محروم‌ستیزی، راندن طبقات فقیر از مراکز شهری

نگاهی به طیف بالا دو گزاره مهم را مطرح می‌سازد. اولین گزاره به مصادره بازآفرینی شهری می‌پردازد و آن را با اعیان‌سازی (ترجمه مضحک gentrification) ترکیب می‌سازد. بازآفرینی شهری فقط مرکز شهری را از نو می‌سازد، ولی در این ساخت و ساز ضعیف‌ترین گروه‌های درآمدی را به بدترین مکان‌ها می‌راند. این رخداد مهم‌ترین گزاره قطب مخالف را به خوبی تأیید می‌کند و مطرح می‌سازد. براساس نگاه گرامشی‌گرایی نو، بازآفرینی به علت حاکمیت سرمایه‌داری قمارخانه‌ای، ساختار مدیریت را در محله بازتولید می‌کند. بدین ترتیب که بسیاری از محله‌ها را برای نوسازی مجبور به گردن نهادن بر نگاه نئولیبرالیسم در اقتصاد می‌کند تا سرمایه بازآفرینی بدان‌ها تعلق گیرد و سرمایه‌گذاری در چارچوب سرمایه‌داری قمارخانه‌ای محله را دوباره با رونق همراه سازند، حال هرچه می‌خواهد بشود. با این حساب الگویی ساده حاکم می‌گردد. سرمایه به محله‌ها سرازیر می‌شود و پروژه‌های محرک با سرمایه خصوصی و سرمایه دولتی برپا می‌گردد (مثل مگامال‌ها و مراکز خرید مجتمعی). سرمایه‌گذاری‌ها نیز به نوبه خود نیاز به فضا و مسئله گسترش را مطرح می‌کند. با پیدا شدن این نیاز، مکان‌های صنعتی و کارگاه‌ها و انبارهای عظیم رها شده مطلوبیت پیدا می‌کنند و بازآفرینی ساخت شهری و محله‌ای رخ می‌دهد. اما بسیاری از دیدگاه‌هایی که بر پایه تحلیلی نئولیبرالی به بازآفرینی می‌نگرند، بهبود جسم شهر و محله را با بهبود سطح زندگی ساکنان در یک جهت تصور می‌کنند. حال آن‌که در عمل مشخص شده است که سود حاصل کاملاً ناهمگون توزیع می‌شود.

در مرکز نظریه‌های شهرهای جهانی و شهرهای رقابتی، بازآفرینی شهری و محله‌ای جزئی از راهبردهای چندگانه جاذب کردن شهرها و در نتیجه افزایش رقابت بین شهری قلمداد می‌شود. در واقع، مفهوم سرمایه‌گذاری از منابع دارای سرمایه کلیدی‌ترین مفهوم است که در عمل جایی برای

### نمودار ۳. فرایند دگرگون‌سازی از طریق بازآفرینی



### مراحل بازآفرینی شهری و محله‌ای

مجال بیشتری برای تحلیل دیدگاه‌های نظریه‌ای بازآفرینی شهری وجود ندارد. از این روی، به مراحل بازآفرینی بدان شکل که در منابع و متون مطرح شده است پرداخته می‌شود. معمول شده است که در مدل ساده‌ای از چهار مرحله بازآفرینی شهری یاد شود.

فرایند دگرگون‌سازی از طریق بازآفرینی با تدوین گستره کار بازآفرینی آغاز می‌گردد. این گستره با پاسخ به چه؟ (بازآفرینی)، کجا؟ (محل اجرای بازآفرینی)، چگونه؟ (تدوین روش‌شناسی، تعریف اهداف نظری و اهداف عملیاتی)، برای چه؟ (ترسیم آینده مطلوب در بعد کلان، میانه و خرد) مشخص می‌گردد. مرحله بعدی برنامه‌ریزی است که چهار وجه را در بر می‌گیرد: کارپایه یا چارچوب برنامه، فرایند برنامه‌ریزی، قواعد و دستورالعمل‌های برنامه‌ریزی، و بالاخره برنامه اجرایی در میدان عمل. مرحله سوم تأمین مالی است که بر سرمایه‌گذاری دولتی، عمومی (شهرداری‌ها)، بخش خصوصی، و امکانات ساکنان یا گروه‌های هدف (دخیلان اولین) استوار است. در مرحله آخر نوبت به اجرا می‌رسد. در این مرحله، لازم است رهبری کار با تأکید بر جنبه‌های سیاسی مسئله و پیگیری دائمی پروژه‌های تعریف شده در مرحله برنامه‌ریزی مشخص گردد. رهبری قدرتمند سیاسی و اجرایی نقش بخش عمومی، بخش دولتی، بخش خصوصی، بخش‌های دیگر و روابط متقابل تمامی کنشگران با هم و نحوه هماهنگی آنان را معلوم می‌دارد. در بخش پیگیری مداوم پروژه‌ها ترتیبات نهادی در کوتاه، میان و بلند مدت تعریف می‌شود و در نهایت،

و محله‌ها، افزایش گسترده بی‌خانمانی و خیابان‌خوابی، زدودن حق مشخص و خاص به شهر مشخص، و ده‌ها مسئله شهری جدی دامن زده است. بر اثر اقدامات یاد شده نوعی سیاست توسعه شهری مطرح شده است که در مرکز آن مفاهیمی همچون دیدگاه‌های عامل<sup>۱</sup> محور، شبکه‌ها و ائتلاف‌های دولتی و غیردولتی، کنشگران تجاری و گروه‌های کسب و کار جانی دوباره یافته‌اند. در واکنش به دیدگاه‌های عمده نئولیبرال، مارکسیسم نو به میدان آمده و شاخه‌هایی با عنوان گرامشی‌گرایی و فوکوگرایی جدید را مطرح ساخته است. محور اصلی این دیدگاه تأکید بر منطق درونی سرمایه‌داری و موضوع انباشت به هر قیمت و در تمامی اشکال و با استفاده از هر وسیله‌ای بدون توجه به پیامدها و رابطه آن با بازآفرینی شهری و محله‌ای است. چنین نگاهی به نوعی جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری بر پایه تحلیل قدرت منجر شده و نقش کنشگران و جنبش‌های اجتماعی (فوکوگرایی جدید) و تحلیل جدیدی از هژمونی (گرامشی‌گرایی جدید) مطرح شده است. محور اصلی بحث شکل‌گیری نوعی هژمونی در رابطه با اقدامات توسعه شهری تحت عناوین گوناگون از جمله بازآفرینی شهری و محله‌ای است (نک. Penpeeioğlu 2013). کلیدواژه دیدگاه مارکسیسم نو همان مفهومی است که دیوید هاروی با عنوان «قوانین کورانه رقابت درون شهری» برای حل مسئله فرانباشت سرمایه و ایجاد فضای مساعد کسب و کار عرضه داشته است (نک. Harvey 1985, 1989).

با پیش‌بینی خطرات (ریسک‌ها) و تناقضات زبان‌رسان و وقفه‌آفرین، راه‌حل‌های حل تضادها و مقابله با ریسک‌ها تعریف می‌شوند. مرحلهٔ تدوین گسترهٔ کار در گام نخست به تجسم دگرگونی‌ای که باید رخ دهد می‌پردازد. در مرحلهٔ برنامه‌ریزی، محورهای عمل و فعالیت و نهادهای مرتبط به تصویر کشیده می‌شوند. در مرحلهٔ تأمین مالی بازآفرینی، ایجاد انگیزه‌ها و محرک‌های سرمایه‌گذاری براساس توان بالفعل و بالقوهٔ مکان بازآفرینی تعریف و خطوط کلی آن‌ها مشخص می‌گردد. در مرحلهٔ پایانی با اجراء تکامل ایده‌ها، آرمان‌ها و اهداف نظری و عملیاتی به اقدامات ملموس در میدان رخ می‌دهد (نک. <https://urban-regeneration.worldbank.org>)

## «از هرچه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است»: محله‌یاری ایران (میا)

حال نوبت به سرزمین گرانقدر و عزیزمان می‌رسد که بی‌رحمانه با آن برخورد کرده‌ایم؛ و اگر با جان و دل و ایمان به توانایی یکایک مردم برنخیزیم و آگاهانه ولی با سرعت به عمل فکر شده بپردازیم، در مقابل نسل آینده سرافکنده خواهیم بود. پس از تمامی حرف و حدیث‌ها، از عمل در میدانی یاد می‌شود که در آن زاده شده و بار آمده‌ایم. باید در نظر داشت که «دو صد گفته چون نیم کردار نیست». باور کنید که نیم کردار واقعی در سرزمین اثیری و عزیزمان با رنج‌های جانکاه تاریخی، بسیار سخت‌تر از آن چیزی است که فکر می‌شود. اما نسیم روح‌بخش مشارکت، با تمامی پیچ و خم‌ها و بن‌بست‌ها، وزیدن گرفته است. جالب آن که این نسیم گرانقدر در دنیای مجازی بیشتر احساس می‌شود، دنیایی که پیشگام مشارکت واقعی یا به بیان نگارنده مشارکت فنی و تخصصی گشته است. داستان غنچهٔ پرپر شده به دست انسانی که رنج‌های کودکی‌اش از او اژدهای هفت هزار سری ساخت تا آتنای کوچک و معصوم را چنان پرپر کند که آدمی از زنده بودن خویش شرمش آید، این داستان پرغصه و پرآب چشم و عبرت‌آموز و این درد جانکاه و آزاردهنده که هیچ قلمی توان بیان ژرفای آن را ندارد گواهی است بر درستی احساس وزیدن نسیم مشارکت

واقعی، آگاهانه، هدفمند و برابر گروه‌های اجتماعی در ایران. پس اجازه دهید در مورد مشارکت و معنای فنی و تخصصی آن ابتدا به تناقضی اشاره شود. سال‌ها قبل، در پی تجربه‌ای شخصی یعنی فوت بسیار ناگهانی پدر این ناتمام ناچیز و مشاهدهٔ آنچه دیگرانی ناآشنا در چنین مواقعی انجام می‌دهند، نگارنده نظریهٔ تناقض در مشارکت را مطرح ساخت و معتقد شد که ایرانیان در عرصه‌های خون‌محور، تبار و خاندانی، قوم و قبیله‌ای، و تاحدودی محله‌ای و همسایگی، مشارکتی و دیگرخواهانه عمل می‌کنند. در واقع، در عرصه‌های غیررسمی نوعی مشارکت دیده می‌شود. ولی برعکس در عرصه‌های غریبه‌محور، رسمی، شهری و آنچه مدنی نام دارد، خودخواهانه و نامشارکتی رفتار می‌کنند. تجربهٔ فردی در شرایط ناخوشایند، ابدهٔ بررسی این نوع مشارکت‌ها را به جوانه‌ای بدل ساخت و همدلی و یاری دانشجویان یا فرزندان عزیز نگارنده فرصتی پیش آورد تا ده‌ها مراسم عروسی و عزا بررسی شوند. بررسی یاد شده، در عین ناباوری، نظریهٔ تناقض در مشارکت را با تردید روبه‌رو کرد و نشان داد که در پس مشارکتی خیرخواهانه، ویژگی‌های تعیین‌کنندهٔ دیگری نهفته است. معلوم شد که هر فرد به جان می‌کوشد تا اعلام دارد که او و فقط او در آن کار به ظاهر مشارکتی مؤثر بوده است و هر دستاوردی وجود دارد حاصل جانفشانی‌های اوست. دیده شده است که در این راه افراد به اقداماتی کاملاً غیرعقلانی و خودتخریبی مثل برداشتن جسم سنگینی که باید چند نفری جابه‌جا شود مبادرت می‌کنند و احتمال علیل شدن تا پایان عمر را به جان می‌خرند تا در آن کار جمعی، تنها فرد مهم و مؤثر قلمداد شوند.

این خودمحوری مرگبار در تمامی مراحل مراسم بررسی شده خودنمایی می‌کند و به روشنی دیده می‌شود. در ثبت محاوره‌ها بارها و بارها گلایه‌هایی مطرح شده است که چرا پدر یا مادر عروس یا داماد از شخص دیگری غیر از فرد گله‌مند سپاس‌گزاری جدی‌تری کرده‌اند، حال آن‌که اگر فرد گله‌مند نبود عروسی اساساً در بین راه به گل می‌نشست و کاری انجام نمی‌شد. فراوانی‌های کمی کردن محاوره‌ها نشان می‌دهد که تعدادی از یاری‌رسانان هم‌زمان گله‌مندند زیرا خود را به تنهایی

اثرگذار می‌دانند و عجیب‌تر آن که دیگران را مانع و مزاحم انجام درست امور معرفی می‌کنند. نکته بعدی وجود نوعی سازمان‌شکنی نهادینه شده با فراوانی تکرار باورنکردنی است. در ثبت فراوانی‌ها با تحلیل محتوای محاوره‌ها، بالاترین فراوانی به گفت‌وگویی اختصاص دارد که صاحب عزا یا عروسی از فرد خاص سپاس‌گزاری کرده ولی فرد مورد سپاس، ضمن شکسته‌نفسی و اظهار این که کاری انجام نداده، کوشیده است رقیبی را از میدان سپاس‌گزاری به‌در کند و به آرامی اضافه کرده است که اگر آقا یا خانم فلان و بهمان می‌گذاشتند، او و فقط او می‌توانست کار را از این نیز بهتر انجام دهد. یعنی باز هم دیگران نه تنها به حساب نمی‌آیند، بلکه مزاحم تلقی می‌شوند. چنین سازمان‌شکنی تکرار شونده و پایداری به خوبی نهادینه شده و رواجی چشمگیر دارد زیرا در تمامی مراسم بررسی شده بدون استثنا مشاهده و گزارش شده است.

مشارکت‌های کاری نیز با تناقضات عدیده‌ای همراه است. بخشی از آنچه مشارکت خوانده می‌شود جنبه فرمان‌بری صرف دارد. البته به هیچ روی هدف کم بها دادن به انواع همکاری‌های خانواری، محله‌ای، کاری و نظایر آن‌ها نیست؛ و هرگز نمی‌توان جامعه، گروه یا فردی را یافت که از این نوع همکاری‌ها سود نبرده یا برایش ضروری نبوده باشد. هدف اصلی در جهت ساختن آینده‌ای درخور فرزندان این مرز و بوم، نقد بی‌رحمانه خود است تا بتوان به سوی مرزهای ناشناخته در تمامی زمینه‌ها، و بازنگری فرایندها، رفتارها و تجارب ره سپرد و طرحی نو درافکند. یکی از مهم‌ترین این حیطه‌ها بحث پرتناقض و پیچیده مشارکت است که نگارنده برای جدا کردن آن از همکاری‌های نهادینه شده و معمول، از مفهوم مشارکت به معنای فنی و تخصصی بهره گرفته و براساس بیش از سی سال تلاش در زمینه مشارکت ادعا می‌کند که یکی از راهبردی‌ترین نیازهای کشور عزیزمان مشارکت به معنای فنی و تخصصی آن است. مشارکتی که مشارکت‌کننده، از لحظه اندیشیدن بدان تا پایان تحقق عملی در میدان زنده زندگی، در آن شرکتی فعال دارد. بر این اساس، فرمان‌بری از این نوع مشارکت‌ها تلقی نمی‌شود. در نظر آورید که فردی با سرمایه اجتماعی بسیار بالا و

مورد اعتماد و احترام گروهی از مردم یا ساکنان یک محله، تصمیم به اجرای کاری جمعی می‌گیرد. شخص مورد نظر بدان کار اندیشیده، جوانب آن را بررسی کرده، اهداف را مشخص ساخته، تقسیم کار را تعریف کرده، و امکانات را فراهم آورده است. در پایان فرایندهای یاد شده نیز گروهی را فرا می‌خواند تا کار را به فرجام برسانند. هر کس فعالیتی موردی را بر عهده می‌گیرد و با خلوص نیت آن را انجام می‌دهد. بدین دلیل فعالیت هر فرد نوعی فرمان‌بری بی‌چون و چیرا و البته با رضایت کامل است. اما در این مثال، افراد انجام‌دهنده آن کنش‌های موردی که دیگری برایشان تعریف و مشخص کرده، تنها در مرحله نهایی وارد گروه و کار جمعی می‌شوند و فعالیت مشخص و تعریف شده‌ای را به فرجام می‌رسانند. آنان در چرخه کار گروهی جز فعالیت مشخص و تعریف شده برای هر یک هیچ نقش دیگری ندارند، به طرح هیچ پرسشی نمی‌پردازند، نظری نمی‌دهند، و حتی ممکن است از اهداف طرح و ضرورت آن نیز تا پایان بی‌اطلاع بمانند. بر این اساس، مشارکت به معنای فنی و تخصصی آن که این روزها بدان مشارکت پویا می‌گویند رخ نمی‌دهد. البته برخی از کسانی که درباره مشارکت قلم زده‌اند با دغل کاری تعریف و انواع مشارکت را تا آنجا گسترش داده‌اند که از مشارکت اجباری نیز نام ببرند، اما روشن است که معنایی چنین گسترده جای هیچ بحث و چون و چرایی باقی نمی‌گذارد. البته این نوع واکنش بیشتر پاک کردن صورت مسئله است. در نتیجه می‌توان از مشارکت با چوب و فلک و پس‌گردنی نیز یاد کرد که مراد این نوشته نیست. در شرایط فراخوانده شدن به کاری نیز اگر فردی مشارکت نکند، با تحریم جدی گروه یا اهالی روستا، محله و شهر روبه‌رو می‌شود که بدترین نوع خشونت است و به قول قدما فرد «بدنام» می‌شود.

مشارکت فعال فرایندی آگاهانه با برابری اعضای شرکت‌کننده خارج از ویژگی‌های فردی و جایگاه طبقاتی یا منزلت اجتماعی آنان است. این فرایند آگاهانه محصول تصمیمی جمعی است و مورد بحث و اجماع قرار گرفته است. عضویت فرد فقط به فردیت شخص او مربوط است و نه به خون، تبار، قوم و قبیله، و جایگاه پایین

یا بالای او، فرد مشارکت‌کننده از آغاز تا انجام حضوری فعال و بااهمیت در چرخه مشارکت دارد. ورود او به چرخه مشارکت آگاهانه و براساس تصمیم خود او و فارغ از عوامل و پدیده‌های بیرونی است. وی اجباری به مشارکت ندارد و هر لحظه که بخواهد از مشارکت کنار می‌کشد و این کنار کشیدن با هیچ گونه تحریمی روبه‌رو نمی‌شود. در مشارکت فنی و تخصصی، حداقل در محدوده انجام کار مشارکتی، قدرت به شکلی مساوی بین شرکت‌کنندگان توزیع شده است. بدین دلیل مشارکت را با تعابیری همچون افزایش قدرت تصمیم‌گیری، اختیارداری، مقتدر شدن، و سود بردن جمعی از مشارکت توصیف کرده‌اند (نک. Piran 2017).

معضل مشخص کردن انواع مشارکت به شکل‌گیری انواع گوناگونی از طیف‌های مشارکت منجر شده است که یکی از پیشگام‌ترین آن‌ها طیف یا نردبان مشارکت خانم شری ارنشتین<sup>۱</sup> است. جالب آن‌که در نردبان مورد اشاره که چهل و هشت سال پیش (۱۹۶۹) منتشر شده است، مشارکت واقعی یا پویا قدرت شهروندی معرفی شده است. در این نردبان سه پله به عدم مشارکت اختصاص دارد که با دغل‌کاری به نام مشارکت شروع می‌شود. سه پله هم به مشارکت ظاهری یا صوری اختصاص یافته، و فقط سه پله آخر مشارکت واقعی یا پویا با عنوان قدرت شهروندی است. به هر حال، در بازآفرینی شهری و محله‌ای ایران، حرکت از همکاری‌های خون‌محور، قوم و قبیله‌ای، و همکاری‌های کاری بر پایه سرمایه اجتماعی پیوندی به مشارکت پویا گریزناپذیر و الزامی است زیرا مشارکت ساکنان شهرها و محله‌ها بدون جایگزین است و بدون چنان مشارکتی، بازآفرینی بی‌معنا خواهد بود.

حال اجازه دهید بحث حاضر با معرفی پروژه بازآفرینی مشارکت‌بنیاد و مشارکت‌محور محله‌های ایران با عنوان «محله‌یاری ایران (میا)» به پایان رسد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. این همه که گفته آمد یا حداقل بخش عمده آن تنها به «عام» در دیالکتیک عام و خاص مربوط بود و از سرزمین‌های دیگر نام و نشان داشت، و اشاره‌هایی به ایران عزیز تنها در قالب جمله‌های معترضه مطرح گردید.

نکته مهم آن است که آن «عام» در چه متنی، در چه شرایطی، با چه حال و هوایی، با چه محدودیت‌هایی و ... به اجرا درمی‌آید. بدین دلیل برشمردن ویژگی‌های خاص ایران عزیز مطرح می‌گردد و هر آنچه در باب بازآفرینی گفته یا تجربه شده است باید از صافی متن ایرانی با توجه به وجه تاریخی متن، تجربه شبه‌مدرنیته‌ای معیوب و نفهمیده، و شرایط اکنون یا امروز ایران گذر کند تا دیالکتیک عام و خاص به محصول دیگری، به سنتزی ختم شود. تنها در این صورت است که بازآفرینی در شهر و محله ایرانی قابل استفاده است و به کار می‌آید و در غیر این صورت تجربه‌های صد سال امتحان شده و شکست‌ها و صدمه‌های پس از آن‌ها یک بار دیگر تکرار می‌شود. اولین نکته به مفهوم بازآفرینی و سابقه و تجربه آن مربوط است. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، چیزی برای بازآفرینی از نظر جسم یا کالبد شهر و محله به استثنای محدوده‌های تاریخی وجود ندارد. پس از نظر کالبدی باید از نوآفرینی یاد کرد. ولی در مورد جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و محیط زیستی مفهوم بازآفرینی، آن هم فقط درباره نکات مثبت و مهمی که در گذشته وجود داشته و از سر بی‌خردی در زیر آوار شبه‌مدرنیته‌ای ظاهری و پوشالی از میان رفته است، قابل استفاده و بامعناست. نکته بعدی که پیش‌تر به اشاره‌ای بیان شد آن است که در منابع و متون غربی، گزاره‌ای که به اشاره نیازی ندارد وجود فرد در خارج از فردیت بیولوژیکی اوست که در عین حال شهروند صاحب حقوق، موظف و مسئول هم هست. به این دلیل شهروندی در ذهن، فکر، اندیشه، شخصیت فردی و رفتار افراد منعکس و مشهود است. شاید برای خوانندگان گرانقدر این پرسش مطرح شود که منظور از تولد فرد فراتر از فردیت بیولوژیکی او چیست که در عین حال شهروندی را ممکن و نهادینه می‌سازد. باید توجه شود که هنوز در ایران افراد با رجوع به روابط خون‌محور و تعلقات قومی و قبیله‌ای هویت پیدا می‌کنند. به همین دلیل و به رغم دگرگونی‌های ظاهری و گاه در مواردی نزدیک به صد سال، سرمایه اجتماعی پیوندی<sup>۲</sup> با قدرت تمام حضور دارد و بر روابط حاکم است. برای همه بارها اتفاق افتاده است که با رجوع به ادارای، به مجرد آن‌که

1- Sherry R. Arnstein

2- bonding social capital



مسئول یا کارمندی از هم‌ولایتی بودن مراجعه‌کننده آگاه شده است، با زیر پا گذاشتن حقوق دیگران (حداقل از نظر نوبت) و فراتر از آن با بی‌توجهی به قانون، قواعد و دستورالعمل‌ها، به یاری هم‌ولایتی شتافته و با خرسندی و بدون احساس قبح و ناراحتی، چون پهلوانی ستبر بازو، کار او را به فرجامی نیکو رسانده است. دلیل عدم احساس ناراحتی از خطای انجام شده آن است که احساس تعلق او به روابط سنتی و نه به قانون‌مداری است. به همین دلیل عنصر عضویت فردی در گروه‌های اجتماعی، روستا، محله و شهر یا از اساس وجود ندارد یا سخت کم‌رنگ و همچنان بی‌اهمیت است که مسئله بعدی را عمده می‌سازد.

مسئله بعدی به مفهوم کامیونیتی باز می‌گردد که هنوز نمی‌توان برای آن به درستی معادل‌سازی کرد. کامیونیتی مفهومی اصطلاحاً وسیع و منعطف است. در اکثر نوشته‌های فارسی کامیونیتی با انجمن یکسان تلقی شده، لیکن بین کامیونیتی و انجمن<sup>۱</sup> تفاوت‌های جدی وجود دارد. باشگاه بازیکنان یک تیم ورزشی می‌تواند انجمن باشد ولی کامیونیتی نیست. حزب سیاسی و صنف و اتحادیه کاری نیز کامیونیتی نیستند. اما اندیشمندان رشته و حیطه‌ای خاص نوعی کامیونیتی به حساب می‌آیند. نکته‌ای اساسی که باز هم در منابع و متون غربی نیازی به اشاره کردن ندارد عضویت است. در غرب کامیونیتی، علاوه بر داشتن ده‌ها مفهوم انتزاعی و اصطلاحاً سوپراکتیو، واقعیتی مکانی نیز بوده و هست. مهم‌ترین ویژگی کامیونیتی، جدا از عضومحوری، آگاهی اعضا از اهداف اجتماعی و منافع مشترک است. ویژگی دیگر آن هم این است که به علت عضویت و شهروندی، مشارکت اهالی فارغ از ویژگی‌های فردی و جایگاه اجتماعی، شغلی و طبقاتی رخ می‌دهد که منعکس‌کننده برابری اعضاست. پس از نهادینه شدن مدرنیته، جنسیت نیز عامل جدایی، به حساب نیاموردن و کنار گذاشتن نیست.

نکته باز هم مهم بعدی نظام اداری ناکارا، آمرانه، از بالا به پایین و متخصص صرف محور است. در نتیجه، مردم تماشاچیبانی ناآگاه و ناتوان که منافع خود را نمی‌شناسند تصور می‌شوند که باید دست‌پخت متخصصان ناآگاه به

متن را با جان و دل بپذیرند و شاکر باشند. در بازآفرینی شهری و محله‌ای مهم‌ترین معضل تبدیل کارکنان ادارات به ویژه کارکنانی که در محله حضوری نسبتاً پایدار دارند به تسهیل‌گران نامداخله‌گر است. این امر نیازمند دگرگونی ایستار، نگاه، ارزش‌ها و هنجارهاست یا به قول هنرمند به راستی فرهیخته، نقاش چیره‌دست، شاعری ژرف‌اندیش و انسانی دردشناس و صاحب درد، سهراب سپهری «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید». امروز این نکته سهراب سپهری در باب تمامی جنبه‌های زندگی صادق است.

آنچه هرگز نباید به غفلت و نادیده گرفتن دچار آید و البته برخلاف هزاران هزار بار گذشته نباید به افراط و اغراق بی‌پایه در باب آن گرفتار آمد و بدتر از اغراق، باید با زندگی کردن دائمی با آن و ذکر مصیبت رقت‌انگیز درباره آن وداع گفت به رنج‌های زندگی انسان ایرانی بازمی‌گردد که بسیاری آن‌ها را منشأ و مادر برخی ویژگی‌های درونی و نهادینه جامعه ایران و مانع اصلی حرکت به سوی مشارکت پویا، فراگیر، همگانی و در معنای فنی و تخصصی آن به شمار می‌آورند. کالبدشکافی بی‌رحمانه این رنج‌ها امروز ضرورتی حیاتی دارد. از این روی، اشاراتی را که در پی می‌آید باید با درک نیازهای امروز در متنی که رنج‌ها به تدریج در آن رخ داده است بررسی ژرفایی کرد. زیرا آن رنج‌ها محصول تاریخی است پیش از درافتادن به چاه پدیده‌ای نفهمیده، هضم نشده، درونی نگردیده و در مواردی وارونه و متناقض اخذ کرده‌ای به نام شبه‌مدرنیته ایرانی. این پدیده را که با وجود نکات منفی یاد شده، ایرانی را با ضرورت‌های زندگی امروزیین آشنا ساخته است باید پس از تعیین تکلیف آن با گذشته مورد بررسی قرار داد. پس سخن به تاریخ رنج‌های دور و دراز مردمانی بازمی‌گردد که با تاریخ یا سرگذشتی آکنده از تناقض‌ها و تضادهای دائماً بازتولید شده، آرزوهای تحقق نیافته، خواسته‌های دائماً تکرار شده، و قول و قرارهای بیشمار زیر پا گذاشته شده، قرن‌ها یکی پس از دیگری شب به روز آورده‌اند. مردمانی چند قوم و قبیله‌ای که شاهد حاکمیت نظام سیاسی ایلیاتی برای بیش از هزار سال با حاکمانی غیرایرانی بوده‌اند. جامعه‌ای با زندگی شهری، نظام اداری گسترده دیوان‌سالاری، و بازار پرونوک و فعال

در شبکه‌ای جهانی، با صدها کارگاه تولیدکننده کالاها صادرشونده به شرق و غرب، این ویژگی‌های مثبت و گاه درخشان محصول زمان امنیت و آرامش نسبی بوده است. پس فقط کافی است به ترکیب بالا اندیشید و تناقض‌ها و تضادهایی را که از چنان ترکیب ناهمگون و نامتجانسی پدید می‌آید و پایدار و نهادینه می‌گشت تجسم و آثار آن‌ها را رصد کرد. آشکار است که در شرایط یاد شده، یعنی جابه‌جایی خونین قدرت‌های ایلپاتی یکی پس از دیگری، دیالکتیک سازندگی و هرج و مرج، قتل، غارت و تجاوز، و ویرانی گسترده ترس را نهادینه کرده و به تخریب رابطه حکومت و مردم و نابودی نهادها انجامیده است. این تصویر گرچه تصویری عمومی است و تمامی ملت‌ها کمتر یا بیشتر در آن سهیم‌اند، موقعیت سرراهی یا مکان ژئواستراتژیک و ژئوپولتیک ایران، آن هم پایدار از گذشته‌های بس دور تا به امروز که با فروپاشی شوروی بر اهمیت آن چندین برابر افزوده شده است، شرایط ایران را بسیار وخیم‌تر می‌ساخته است.

نگارنده در پژوهش خود با عنوان شهر و جامعه پژوهی: تحلیل محتوای تاریخی، از هفت عامل پایدار ناامن‌ساز یاد می‌کند. دیالکتیک سازندگی و ویرانی عمیق؛ امنیت نسبی به همراه استبداد ایلپاتی ناکارا و خشن؛ رشد و رونق اقتصاد از سویی و رکود، فقر و خاموشی از سوی دیگر؛ یا به قول منابع امنیت در دوران حکومت‌های استبدادی با تعصب شدید مذهبی و سپس دوران فترت یعنی سقوط حکومت یا به دلیل مرگ سلطان یا حمله ایللی دیگر و شروع مبارزه کسب قدرت در تمامی سطوح؛ رشد گروه‌های خشن، غارتگر، راهزن و ناامن‌ساز در کنار درگیری حکام محلی و قدرتمندان منطقه‌ای و نبرد ایلات با یکدیگر و به طور خلاصه حاکم شدن قانون جنگل تا مرحله غلبه گروهی بر سایرین و آغاز استبدادی ناکارا و خشن و رشد مجدد انواع تعصب در کنار امنیت نسبی؛ غارت مردم این بار به دست قدرت حاکم؛ شروع تدریجی رونق اقتصادی، امن شدن راه‌ها و سازندگی نسبی تا دوره فترت بعدی. روشن است که حاکمیت چنین الگویی جامعه را به درون‌گرایی مفرط، نگرانی دائمی از آینده، آرزوی حاکمیت قدرتی بالامنابع به رغم ایلغار و خشونت و فشار،

به امید امنیتی نسبی در مقابل تهاجم‌های ادواری، و پذیرش سرنوشت محتوم و قدر‌گرایی مفرط سوق می‌دهد و آن‌ها را به تدریج نهادینه می‌سازد.

باید توجه داشت که تصویر بالا را نباید با برداشت‌های ناقص و کاملاً درک نشده و نفهمیده از قدرت‌های مطلقه اروپایی در پایان قرون وسطا تا انقلاب‌های بورژوازی و قیام‌ها و انقلاب‌های نماد حاکمیت دورانی جدید به نام سرمایه‌داری و به‌ویژه گذار از سرمایه‌داری تجاری به صنعتی یکسان فرض کرد و استبداد تاریخی یا زورفرمانی را با آن یکی تلقی نمود. در تحلیل زورفرمانی در ایران باید به ضرورت ورود لایه‌هایی از جمعیت ایرانی به‌ویژه لایه‌های فرهیخته (منشیان و دبیران وزراء، حاکمان محلی و ریاست وزراء یا نخست‌وزیر که خاندان‌های ایرانی گرداننده چرخ مملکت را تشکیل می‌دادند) در دستگاه اداری یا دیوانی، نقش دوگانه مذهب چه در زمان حاکمیت اهل تسنن و چه در زمان حاکمیت شیعیان، و بالاخره نیاز حکومت‌ها به مردم برای غارت آنان که ظاهری‌ترین نوع از میان انواع مقرر و هدایا مالیات سالیانه بوده است توجه داشت. با کشف نفت و شروع فرایند معیوب، نفهمیده، ناآشنا و با کتاب لغت ترجمه شده‌ای به نام شبه‌مدرنیتة ایرانی، نیاز حکومت به مردم به کلی از میان می‌رود. در همان حال اشاره و ارجاع به اندیشه، راه و رسم‌ها، رویه‌ها و هر چیز دیگر بومی یا خودی، عقب‌ماندگی، تحجر، بی‌ربط، نامربوط، نادرست و ... خوانده می‌شود و تقلید از مغرب‌زمین در قالب برنامه‌های اجرایی، توسعه‌ای و هر نام دیگری عملیاتی می‌گردد. شهرها نیز از این قاعده مستثنا نیستند زیرا گرچه شبه‌مدرنیتة ایرانی تولیدمحور و مینا نیست، همچون سرمایه‌داری کشورهای متروپل، شهرمرکز به حساب می‌آید. آن هم نوعی از شهرمرکزی که به بزرگ‌سری شهری در سطح کل کشور به پیشتازی پایتخت و در استان‌ها به مرکزیت مراکز استانی منجر شده است. شهرمرکزی در شرایط رانت و انباشت از طریق فضای شهری و به طور خاص فروش تراکم یا فضای متعلق به تمامی ایرانیان به عده‌ای معدود، به شکلی بدیهی نابرابری را به شدت تشدید می‌کند. در همان حال تقاضای مسکن دائماً رو به رشد است و هر کس با توجه به

توان مالی خود در جایی سکنا می‌گزیند. اجاره، اجاره، همراه رهن، رهن کامل، و خرید (واگذاری‌های دولتی یا از طریق دستگاه‌های نیمه‌دولتی و غیره فعلاً کنار گذاشته شده‌اند) چهار شیوه اصلی دستیابی به سرپناه است. اما تمامی خانواده‌هایی که مالک سرپناه خود نیستند در آرزوی صاحب خانه شدن روز را به شب می‌آورند. بخشی از آنان قادر به خرید سرپناه نیستند ولی در کنار آنان تقاضایی وجود دارد که قادر به خرید زمین یا ساختمان در هیچ مکانی از شهر محل زندگی نیست ولی با میزانی سرمایه موجود همراه است که سرمایه‌داری قادر به چشم‌پوشی از آن نیست. راه‌حل وارد کردن غیررسمی زمین‌هایی است به خرید و فروش که به دلایل قانونی، تعلق به سازمان‌های دولتی، دستورالعمل‌های برنامه‌ریزی، فضاهای ذخیره شهری و ده‌ها مورد دیگر از گردش در بازار و انباشت بازمانده‌اند. از همین رو، بازار زمین و مسکن تجزیه می‌شود و در کنار بازار رسمی زمین و مسکن، بازار غیررسمی زمین و مسکن نیز شکل می‌گیرد تا به رغم بیش از پنجاه سال تأکید اندیشمندان بر نادرستی سکونت در این گونه از محله و سرپناه و برکنار از نفرت ساکنان، مفهوم حاشیه‌نشینی ورد زبان مسئولان و متخصصان شود. نگارنده بارها تأکید کرده است که پیدایش گران‌ترین مناطق و محله‌های تهران و محله‌های سرپناه‌های خودساخته، هر دو با نظریه‌ای واحد قابل تحلیل‌اند زیرا محصول رابطه ساختار و کنشگران مشابه در نظامی واحدند.

در ایران، با وجود چشم‌پوشی‌های اولیه که اجاره‌بها را از سبب هزینه‌های کارگران صنایع مونتاژ و صنایع مصرفی نوپا حذف می‌کرد و برخورداری از کارگر ارزان را ممکن می‌ساخت، برخورد با محله‌های تهیدستان در دستور قرار گرفت. به‌سان انگلستان که در سال ۱۹۳۰ و با مصوبه گرین‌وود<sup>۱</sup> نسل اول برخورد عینیت یافت، در ایالات متحده نیز به روایتی با قانون مسکن ۱۹۳۷ و به روایت دیگری با قانون مسئولیت عمومی برای اسکان خانواده‌ها در سرپناه‌های درخور کرامت آدمی، نسل اول برخورد به راه افتاد. هم در انگلستان و هم در امریکا، ابتدا بولدوزرها برای محو محله‌هایی که انگ ناخوشایند داشتند به میدان آمدند و نسل اول مداخله را بولدوزری

کردن خواندند. در ایران نیز پاکسازی اولین اقدام بود که با شکست روبه‌رو شد و مقامات ایرانی از نسل دوم دخالت شهری در اروپای غربی و امریکا که در دهه ۱۹۶۰ به راه افتاده بود درس گرفتند و به‌سان آن جوامع به سوی بازپروری، نوتوانی، بهسازی، نوسازی، توسعه شهری، و توسعه شهری مجدد ره سپردند. نسل سوم مداخله نیز که در دهه ۱۹۸۰ با عنوان بازآفرینی شهری و محله‌ای در انگلستان و باززنده‌سازی شهری و محله‌ای در ایالات متحده آغاز شد حاوی تجاربی زشت و زیباست. زیرا اگر اعیانی‌سازی به میان آید و بازآفرینی درگیر آن شود، تهیدستان و لایه‌هایی از طبقه متوسط از محله‌های هدف رانده می‌شوند و نتیجه عکس می‌گردد. ولی چنانچه دیدگاه ترکیبی حاکم گردد و وجوه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به اندازه وجه کالبدی یا جسم اهمیت یابد و کار به اهالی محله‌ها سپرده شود و متخصصان نامداخله‌گر با وجدان حرفه‌ای مثال‌زدنی کار کنند، بازآفرینی شهری و محله‌ای پایدار از راه می‌رسد. با درس‌آموزی از چنان فراز و فرودهایی و به امید بهبود شرایط زندگی محرومان، شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران، وزارت راه و شهرسازی، بازآفرینی شهری و محله‌ای را در دستور کار خود قرار داده است. نگارنده با عنایت به موارد یاد شده طرح محله‌یاری ایران (میا) را تدوین و عرضه داشته است تا در مرحله نخست در محله سهل‌آباد شیراز و چند محله شهر یزد به عنوان نمونه (پایلوت) یا مکان آزمون اولیه به اجرا درآید. با طرح کلیات پیشنهادی مطرح شده، نوشته حاضر به پایان می‌آید.

نخست آن که در مورد محله‌های ایران زمین، همواره، همیشه، تا ابد، تا پایان زمان، باید از هر گونه نام‌گذاری با بار و طنین منفی به جد پرهیز شود. استفاده از عباراتی همچون «حاشیه‌نشینی»، «بافت فرسوده»، «محله‌های عقب‌مانده»، «توسعه نیافته» و «فقیرنشین» تنها انگ‌زنی به شمار می‌رود و ثمر دیگری جز ناراحتی ساکنان ندارد. نگارنده با طرد گاه شدید عبارات‌های یاد شده، همواره با این پرسش روبه‌رو شده است که پس چه نامی باید بر محله‌ها گذارد. پاسخ نگارنده آن بوده است که هر نامی که بار منفی دارد باید به کنار نهاده شود. به همین دلیل

1- Green Wood Act

پروژه طراحی شده «محلہ یاری ایران (میا)» نام دارد و مدعی است که تمامی محلہ های ایران به بازآفرینی محلہ ای و تمامی شهرهای ایران به بازآفرینی شهری نیاز دارند و تنها اولویت زمانی محلہ ها با هم یکسان نیست. محلہ یاری ایران به طور کامل تنها در محلہ های داوطلب اجرا خواهد شد تا شیوه بسیار نامطلوب التماس کردن دستگاه های دولتی و عمومی از جمله شهرداری ها به ساکنان برای مشارکت و سپس تبدیل شدن دستگاه ها به همه کاره و برخورد نامناسب با مردم پس از پذیرش آنان خاتمه پیدا کند. پس از داوطلبی، تمامی امور باید به دست ساکنان به فرجام رسد. انتخاب شبکه غیرسلسله مراتبی هدایت محلہ یاری به همراه تقسیم کار در بین گروه های کار محلہ ای برای درگیر ساختن تمامی ساکنان گام بعدی است.

در طرح محلہ یاری، ساکنان محلہ ها دخیلان اولین هستند و دخیلان دومین، یعنی سازمان های حاضر در محلہ ها، چه دولتی، چه عمومی و چه غیردولتی (سمن ها) همگی تسهیل گر نامداخله گر به حساب می آیند و تنها به عنوان ناظر و ارائه کننده دانش تخصصی با یاری اداری و شغلی، بدون کمترین دخالت، در خدمت مردم محلہ ها هستند. علاوه بر دخیلان دومین باید به آموزش دخیلان سومین (مدیران خط مقدم)، دخیلان چهارمین (مدیران رده های تصمیم گیری)، دخیلان پنجمین (مدیران عالی کشور و رسانه ها) و دخیلان ششمین (آحاد مردم) با تأکید بر آموزش اصحاب رسانه برای درک راهبردی و بدون جایگزین بودن مشارکت آحاد مردم در تمامی عمر و تحقق اداره کردن خردمندانه دخیلان در هر حیطة و زمینه اشاره کرد که دیدمان یا پارادایم قرن بیست و یکم به شمار می آید.

محلہ یاری ایران (میا) نظیر تمامی اقدامات شهروندی کاملاً غیرسیاسی است و باید به کلی غیرسیاسی بماند زیرا سیاسی شدن سازمان ها و فعالیت های شهروندی به معنای نابود شدن آنهاست. زیرا این نوع سازمان ها و فعالیت ها به همه مردم تعلق دارند و آحاد مردم نیز دارای گرایش های گوناگون از جمله گرایش های سیاسی متنوع اند. سرایت گرایش های یاد شده به سازمان ها و

اقدامات مردمی، با تجزیة مردم، آنان را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. از این روی پیش بینی شده است چنانچه محلہ یاری ایران (میا) در محلہ ای درگیر مباحث سیاسی شود، خود به خود منحل گردد.

محلہ یاری به شکل غیررسمی به تأسیس صندوق محلہ پرداخته تا ضمن جمع آوری کمک های داوطلبانه مردم، فعالیت های درآمدزایی را به یاری گروه های کار محلہ ای به فرجام رساند و درآمد حاصل به صندوق محلہ واریز گردد تا با حضور و نظارت دائمی ساکنان به مصرف برسد. محلہ یاری ایران در مراحل اولیه بر مباحث اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی تأکید می کند و به آموزش اهالی، چه با کمک تسهیل گرانی که از بین اهالی داوطلب شده و آموزش های لازم را فرا گرفته اند و چه از طریق تسهیل گرانی حرفه ای با حقوق یا بهتر از آن تسهیل گرانی حرفه ای خارج از محلہ ولی داوطلب، بی اندازه بها می دهد که باز هم در حد اهمیت آن نیست. در زمینه این موضوع بس حیاتی نگارنده پنج جلد کتاب محلہ یاری با عنوان آموزش و فراگیری، محلہ، دخیلان و تسهیل گرانی، مشارکت، و بالاخره برنامه ریزی مشارکتی تألیف کرده که به چاپ رسیده است. با انجام موارد تأکید شده، پس از مدتی ضمن ارزیابی اقدامات انجام شده در زمینه های اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی، توجه ساکنان به جنبه های اقتصادی و کالبدی پررنگ تر می شود. گروه های کار محلہ ای با نظر متخصصان داوطلب فهرستی از فعالیت های خود را به تصویب اهالی می رسانند و سپس به اجرا درمی آورند.

در طرح محلہ یاری ایران، تمامی ده اصل بازآفرینی و همه مواردی که در نوشته حاضر عرضه شده است با دقت تمام مورد توجه قرار می گیرد و به اجرا در می آید و پیگیری می شود. خواننده عزیز و گرانقدری که بر این کمترین ناتمام منت گذارده و این نوشته را می خواند، نیک می داند که در ایران، این سرزمین عزیزی که خانه مشترک تمامی ایرانیان از هر قوم و قبیله و سرزمینی است و این خود مایه توانمندی و عزت و سربلندی ایران و رمز ماندگاری آن است، گفتن تمامی این حرف و حدیث ها با اجرای متن محور و سابقه مبنای صحیح کاری بسیار

سخت است. تاریخی که به درستی نمی‌شناسیم باید و باید روزی تعیین تکلیف و در متن خود واکاوی شود تا از حضور دائمی سایه آن بر سر نسل‌های آینده جلوگیری شود. تا این دره عظیم شکل گرفته بین کلام و عمل روزی به هم آید و بدانیم که چه باید کرد. بگذار تا بگذریم. محله‌یاری ایران (میا) تنها گامی کوچک در این راه بس دراز و پرفراز و نشیب است. نگارنده عادت کرده است تا در عین خوش‌بینی و ایمان به درستی راه، هرگز به امید موفقیت گام بردارد و تنها طرح مسائل را وظیفه خود بداند. خوشبختانه جرقه‌هایی‌جا خوش‌بینی یاد شده را پررنگ‌تر می‌سازد.

اولین گام که باید دائمی و پایدار گردد آموزش مشارکت پویا و راستین برای از میان بردن خودمحوری سخت‌درونی و پایدار شده است. بیهوده نیست که ابوالحسن نوری، عارف بزرگ و فروتن، در کنار صدها تعریفی که از عارفان وارسته گذشته به یادگار مانده است، عرفان را «آزاد شدن از کدورت شریعت و از آفت نفس و خلاص شدن از هوی» دانسته است (نک. ناصری ۱۳۸۱: ۲۷-۲۸). بیهوده نیست که عرفان که در بین تمامی آدمیان در هر سرزمینی، با هر ویژگی و گذشته‌ای، از دیرباز وجود داشته است، در ایران این همه ریشه‌دار گشته و سرآمد گردیده و به زندگی روزمره مردم کوی و برزن و بازار راه یافته و تنومند گشته است. محله‌یاری این قول عاشق‌ترین عاشقان جهان، مولوی عزیز، را سرلوحه شروع عملی و میدانی خود قرار داده است:

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

این پیام مشخص می‌سازد که انتخاب گروه هماهنگی محله‌یاری باید با دقت تمام و ارزیابی همه‌جانبه انجام شود و درک گردد که گزینش نه پایان که کوچک‌ترین گام در آغاز فرایند بازآفرینی محله‌ای و شهری ایران است. بر همین اساس، تجربه‌ای که از سومر آغاز گشته اما به نام یونان تمام شده است هشدار می‌دهد که در عین باور به توانمندی هر انسان و حسن ظن در باب یکایک افراد، هیچ برنامه مشترکی نباید بر حسن ظن یاد شده بنا گردد و استوار شود. در نتیجه، اصول حفاظتی

از اساسی‌ترین نکات هر برنامه‌ای است. مهم‌ترین اصل حفاظتی در محله‌یاری تشکیل گروه‌های کار محله‌ای به منظور حضور، مشارکت و فعالیت یکایک افراد محله است. محله‌یاران باید این ضرب‌المثل ژرف و پرمعنا را آویزه گوش جان خویش کنند که «مال خود را حفظ کن و همسایه را دزد نکن». گزینش چند نفر و سپس تماشای شدن، و در مواقعی سوءظن پیدا کردن و ابراز داشتن، زهر کشنده هر برنامه و عمل مشارکتی است، به‌ویژه در جامعه‌ای که رودربایستی جایگاهی رفیع و بس منفی در آن دارد.

پس از گزینش گروه محله‌یاری که تنها وظیفه نظارت و دقت در درستی تمامی فرایندها آن هم به یاری اهالی محله را بر عهده دارد و به همین دلیل گروه هماهنگی محله‌یاری نام گرفته است تا از ایجاد حس بالاتری و پایین‌تری، مهتری و کهنتری، و شکل‌گیری سلسله مراتب و لایه‌بندی جلوگیری به عمل آید، ترجیح آن است که گروهی از جوانان محله با وظایف و ماهیت و گستره کار تسهیل‌گران نامداخله‌گر آشنا شوند و در کنار آموزش تمامی اهالی محله که گفته شد پایان‌ناپذیر است، از آموزش خاص تسهیل‌گری نامداخله‌گرانه نیز بهره‌برند و به صورت نوبتی کار تسهیل‌گری و ثبت جلسه‌ها را فرا گیرند. از این مرحله به بعد، مراحل بازآفرینی با تقویم شرایط محله، توان یکایک اهالی، ثبت تجارب حرفه‌ای آنان و تدوین جدول زمانی مناسب شرایط هر فرد برای مشارکت، گام به گام پیش خواهد رفت. نگارنده در کنار انجام پژوهش آموزش و برنامه مشارکت‌مبنا و مشارکت‌محور بازآفرینی محله‌ای و تألیف پنج کتاب آموزشی، در حال تدوین برنامه اجرای محله‌یاری در محله‌های برگزیده یا نمونه است. با آرزوی شکل‌گیری ایران مشارکت‌مبنا و مشارکت‌محور پویا و واقعی از خوانندگان عزیز پژوهش خواسته آرزومند راهنمایی یکایک آنان است.